

هفته نامه راه کارگر

نشریه سیاسی - خبری کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)
سر دبیر : آرش کمانگر شماره 265 یکشنبه 20 شهریور 1384 11 اوت 2005

نیو اورلئان ، دفن گاه تهیدستان و سیاه بوستان

فراخوان

کارگران ایران تنها نیستند !

در صفحه 2

رسول آرام

« ص 5

اعتراض رانندگان اتوبوسرانی تهران

« ص 4

کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های آزاد کارگری :
افزایش اذیت و آزارهای اخیر فعالین اتحادیه ای
در ایران را محکوم میکند !
ص 5

اطلاعیه انجمن صنفی کارگران برق و فلزکار کرمانشاه
در مورد دستگیری فعالین کارگری و اجتماعی ص 5

= دیدگاه =

تأثیرات جنبش سندیکائی بر جنبش عمومی
دمکراتیک !
منصور اسالو

« ص 6

دو قطعنامه مصوب
دهمین کنگره سازمان

در صفحات 9 و 10

فراخوان " گروه زنان ایرانی - برمن (آلمان) "
برای برگزاری مراسم یادمان جانباختگان 67

« ص 7

مساله ملی در مانیفست !

نوشته : رومان روسدولسکی
ترجمه : ح. ریاحی

کارگر و سرزمین پدری
یادداشتی بر بخشی از " مانیفست "
در صفحه 11



علیه سیاست سرکوب و اعدام ،
به اعتراض برخیزیم !

بنا به گزارشات انتشار یافته ، صبح روز شنبه دوازده هم
شهریورماه ، رژیم جمهوری اسلامی ، اسماعیل محمدی
زندانی سیاسی چپ را پس از سالها شکنجه و زندان اعدام
کرد .
بقیه در صفحه 3

مرکل نیز یک زن است !

لاله حسین پور

انتخابات صدراعظمی آلمان در ماه سپتامبر برگزار خواهد
شد. یکی از کاندیداهای اصلی این مقام خانم آنگلا مرکل
است. طبق روال همیشگی انتخابات، یکی دو ماه قبل از
برگزاری آن، بحث های زیادی روی برنامه های احزاب و
کاندیداهای مورد نظرشان انجام می گیرد. این بار، اما چون
یکی از کاندیداها زن می باشد، بحث جنسیت و تأثیر آن در
رژیم آینده آلمان نیز بطور ویژه مطرح شده است.
بقیه در صفحه 8

ره یافتن به سوسیالیسم (قسمت سوم)

نوشته : هری مگداف و فرد مگداف

ترجمه : مرتضی محیط ص 13

نیو اورلئان

دفن گاه تهیدستان و سیاه پوستان !!

رسول آرام

داران دفاع میکنند. آنان نه تنها به خیل جمعیتی که بر روی آب شناور بوده و خواهان کمک های دولت بودند؛ توجهی ننمودند. بلکه در همان روزاول پس از طوفان یعنی 14 شهریور 5 نفر از همین بیچارگان در نیو اورلئان را بضررب گلوله کشتند.

از این به بعد درگیری بین مردم مسلح و نیروهای آمریکایی شدت یافت. از ابعاد این درگیریها هیچ گونه اطلاع دقیقی در دست نیست، اما پیام بوش به مسئولین شهر مبنی بر کوتاه نیامدن نظامیان در مقابل مردم را همه خبر گزارها اعلام کردند. متعاقب آن نیر اعلام شد که سیاه پوستان را با دست بند از نیو اورلئان خارج میکنند.

اکنون پس از گذشت نزدیک به 10 روز از واقعه هنوز میزان کشته شده گان بر اثر درگیری با پلیس و یا بواسطه طوفان از سوی دست انکاران کاخ سفید اعلام نشده است.

ارزیابی ها تنها در مورد میزان خسارات مالی روز به روز افزایش مییابد. اکنون میزان 120 میلیارد دلار خسارت را اعلام نموده اند. این میزان خسارات را دولت آمریکا بایستی از کانالهای مختلف مثل برگزاری کنسرت از طریق هنرمندان انسان دوست و یا جمع آوری اعانات از کانال کلیساها و رسانه ها و یا دولتهای ایلتی و خارجی تهیه نماید. آنچه که مسلم است این کمکها تنها برای پر کردن چاله هایی است که طوفان بر سر راه سیستم سرمایه داری آمریکا ایجاد نموده و بعید است سهم قابل توجهی از آن برای رفع گرسنگی و آواره گی ساکنین شهر نیو اورلئان مصرف شود.

فقر و تهیدستان بهترین عزیزان خود را از دست دادند؛ و بسیاری از آنها بیمار و معلول شدند. بر طبق اعتراف مقامات امریکایی، تا کنون 26000 کیسه مخصوص حمل جسد به نیو اورلئان فرستاده شده است. این تنها گوشه کوچکی از عمق فاجعه را نشان میدهد. شایان ذکر است که برخورد نژادپرستانه رژیم آمریکا نیز در مورد دستگیری کسانی که مواد غذایی را از فروشگاهها خارج میکردند؛ نشانگر آن بود که این سیاهان هستند که هنوز باید بر علیه تبعیض نژادی مبارزه کنند. این در حالی است که سرمایه داران و کمپانیها تمامی خسارات خود را از دولت و یا شرکتهای بیمه دریافت خواهند کرد تا بعد از این نیز بتوانند به چپاول طبقه زحمتکش کماکان ادامه دهند.

طوفان کاترینا بار دیگر پرده را از روی چهره کثیف ثروتمندترین کشور سرمایه داری و کلا بربریت سرمایه، کنار زد و عمق توحش نظام طبقاتی را جلوه گر ساخت.



پیش و پس از طوفان مو سوم به کاترینا؛ مردم جهان موقعیت مناسبی یافتند تا بتوانند به تماشای نمایش صحنه هایی از بر خوردها و تصمیمات ضد بشری سیاست مداران آمریکایی بنشینند. بر اساس اخبار منتشره از سوی خبرنگاران غیر وابسته و منتقدین بشر دوست؛ رژیم ضد بشری امپریالیسم آمریکا قبل از طوفان کاترینا؛ قادر بود بخش های زیادی از مردم تهی دست و سیاه پوستان را از نیو اورلئان خارج و آنان را از این فاجعه برهاند. اما با یک نگاه سطحی به وضعیت طبقاتی و نژادی مردم در این شهر متوجه خواهیم شد که از جمعیت 500 هزار نفری نیو اورلئان 350 هزار نفر را سیاه پوستان و کلا 400 هزار نفر از ساکنین این شهر را فقیر ترین اقشاری تشکیل میدهند که زیر خط مطلق فقر زندگی میکنند. روشن است با چنین بافتی؛ بایستی رژیم جنایتکار آمریکا همواره از مرفه ترین اقشار جامعه حمایت نماید.

پس از اخطار های اولیه ای که به اهالی شهر داده شده بود تا شهر را تخلیه نمایند؛ آنان که همواره قدرت و توانایی جابجایی را داشتند؛ بسرعت با هواپیما و دیگر وسایل عمومی و خصوصی شهر را ترک نمودند. بخش هایی از مردم نیر با توجه به امکانات ناچیزشان دیر تر و با آهستگی امر تخلیه را انجام دادند. در این حال دهها هزار از بی چیزترین انسانها نه قدرت تهیه مخارج سفر را داشتند و نه امیدی به اسکان در ایالات دیگر.

آنان ادامه سکنی در شهر نیو اورلئان و مقاومت در مقابل طوفان کاترینا را انتخاب کردند؛ زیرا آن را تنها راه مقابله با مرگ ارزیابی نموده بودند. از سوی دیگر هیچ یک از رسانه ها و کانالهای تلویزیونی و رادیویی ابعاد طوفان را تا حدی که واقعا بود؛ اعلام نکرده بودند. آآن اینرو مردم مثل همیشه که در مقابل طوفانهای قبلی مقاومت کرده و به زندگی مشقت بار خود ادامه داده بودند؛ این بار را نیز به فال نیک گرفتند.

با خالی شدن شهر البته وضعیت برای آنان بمراتب بهتر و مناسب تر شده بود. سیاه پوستان فقیر خود را در شهر خالی از سکنه و خالی از "ارباب" یافتند؛ آنان از امکانات بسیار بهتری برای پناه گیری سود جستند. شکمهای گرسنه شان اجازه داشتند از بهترین مواد غذایی که در حالت عادی میبایستی در کیسه های زیباله بدنیاشان بگردند؛ پر شوند. اما هرچه زمان رسیدن طوفان نزدیکتر میشد؛ وضعیت آنان نیز پرخطر تر میگشت. شدت طوفان به اندازه ای بود که غالب ساکنین شهر را به کام کشید. تازه بعد از بروز فاجعه بود که ابعاد حادثه برای دست اندرکاران کاخ سفید روشن شد!! با وجود این نه تنها اقدامی برای نجات بازماندگان انجام ندادند؛ بلکه تفنگداران آمریکایی را برای حراست از اموال سرمایه دارانی که شهر را تخلیه کرده بودند؛ به منطقه گسیل داشتند. نه تنها تفنگداران بلکه تانکهای آمریکایی که تا کنون وظیفه کشتار مردم ویتنام؛ عراق؛ افغانستان و را داشتند اینبار برای کشتار "هموطنان" وارد عمل گردیدند.

بدینوسیله سیستم امپریالیستی همانند همه نیروهای سرکوب گر نشان دادند که تنها از حامیان اصلی خود یعنی سرمایه

علیه سیاست سرکوب و اعدام ...



در گزارشات آمده است که **اسماعیل محمدی** متولد 1344 مآهل و دارای 5 فرزند بود که در مرداد ماه 1382 به جرم همکاری و عضویت در **کومه له** دستگیر شده بود. اسماعیل محمدی بعد از یکسال بلاتکلیفی و تحمل شکنجه های بسیار ، سال گذشته توسط شعبه 32 دیوان عالی کشور به اعدام محکوم شد . پس از آن از طرف خانواده و دوستان و همچنین سازمانهای سیاسی ، نهادهای مدافع حقوق بشر ، اتحادیه های کارگری و " عفو بین الملل " تلاشهای وسیعی برای جلوگیری از اعدام او صورت گرفت که متأسفانه جنایتکاران جمهوری اسلامی بویژه با سرکار آمدن احمدی نژاد و یک کاسه شدن قدرت و تشکیل کابینه ای از درنده ترین جنایتکاران نظامی - امنیتی که پرونده سنگینی در سرکوب مردم دارند ، به این نامه ها و تلاشها توجهی نکرده و کینه و نفرت کور خود را علیه مردم کردستان و جنبش آزادیخواهانه و برابری طلبانه آنها با ریختن خون اسماعیل محمدی بیشتر به مردم نشان دادند .

روز یکشنبه 13 شهریورماه دو دختر کوچک اسماعیل که برای ملاقات پدرشان به زندان ارومیه مراجعه میکنند وصیت نامه پدرشان همراه با لباسهایش را تحویل می گیرن . بدین ترتیب جنایتکاران جمهوری اسلامی خبر اعدام اسماعیل را به آنها اعلام میکنند.

سازمان کارگران انقلابی ایران - راه کارگر ضمن محکوم کردن این جنایت سازمانیافته حکومتی از همه سازمانها و نهادهای بشردوست دعوت میکند علیه سیاست سرکوب و اعدام مردم و پیشروان جنبشهای اجتماعی به اعتراض برخیزند و نگذارند جنایتکاران حاکم بیش از این زندانیان سیاسی را قربانی کنند . خصوصاً با توجه به اینکه دهها و صدها نفر درتظاهرات و اعتراضات توده ای در کردستان و خوزستان دستگیر و زندانی شده اند رژیم جنایتکار حاکم برای کنترل خشم و اعتراض مردم خواهد کوشید زندانیان دیگری را در مقابل جوخه های مرگ قرار دهد . اعتراض گسترده علیه این سیاست حکومتی تنها راه برای نجات جان زندانیان سیاسی است . درنگ جایز نیست خانوادهای زندانیان سیاسی به اعتراض گسترده ما چشم دوخته اند .

سازمان کارگران انقلابی ایران راه کارگر

6 سپتامبر 2005

*** با ما ارتباط بگیرید ***

سر دبیر هفته نامه

arash.k@rahekargar.net

روابط عمومی سازمان

public@rahekargar.net

تلفن عمومی سازمان

49 -40 -6777819

شماره فاکس سازمان

33-1-43455804

سایت رادیو برابری

www.radiobarabari.net

سایت راه کارگر

www.rahekargar.net

سایت اتحاد چپ کارگری

www.eteheadchap.com

سایت رادیو صدای کارگران ایران

www.sedayekargaran.com

توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص میشوند ، الزاماً بیاترگر مواضع سازمان نیستند .

ما ضمن محکوم کردن اعدام جنایتکارانه اسماعیل محمدی ، از صمیم قلب مراتب همدردی و تسلیت خود را به خانواده این عزیز از دست رفته اعلام داشته و برای بستگان ، دوستان و همزمان این فرزند دلاور و دلسوز زحمتکشانشان کردستان ، آرزوی صبر و بردباری می کنیم .

با اندوه و احترام - هفته نامه راه کارگر

اعتراض یکپارچه رانندگان شرکت واحد تهران



کرده " سخنان احمدی نژادی در کوچه و بازار بد فهمیده شده است"

آنها معتقدند نه تنها دولت در پرداخت همین حقوق تعیین شده شان سهل انگاری مینماید بلکه چنانچه آنان نیاز به وام هم داشته باشند، میبایستی چندین بار مراجعه نموده و در صورت پافشاری به اخراج تهدید میگردند. این درحالی است که روزانه بلیتهای دریافتی از مردم را از راننده تحویل و همچون مثقال طلا در زرگری وزن می کنند و در صورتی که مقداری از آن کم باشد، راننده را توبیخ می کنند. در اینحال برخی از مسافران که قادر به پرداخت پول بلیط نیستند در ارائه بلیت کوتاهی کرده و با راننده مشاجره می کنند و زمانیکه این مسأله را به مسوولان شرکت واحد اطلاع می دهند؛ تقصیر بی پولی مردم را هم به گردن رانندگان اتوبوس می اندازند.

مصطفی نوریان، مدیرعامل شرکت اتوبوسرانی تهران و حومه یکی از مزدوران دستگاه ولایت فقیه نه تنها درخواستهای کارگران و رانندگان اتوبوس در تهران را غیر قانونی میداند بلکه تاکید می کند: "رانندگان شرکت واحد توقع غیرقانونی دارند. چرا که شرکت واحد موظف به پرداخت بن غیرنقدی نیست و آنها انتظار دارند تا از مزایای سایر کارکنان شهرداری برخوردار باشند."

این در حالی است که شرکت واحد روزانه بیش از 10 میلیون نفر مسافر را در تهران حمل و نقل مینماید. رانندگان شرکت واحد نه تنها حقوق حقه خود را دریافت نمیدارند بلکه پیگیری مطالبات صنفی توسط کارگران؛ موجب شده است که 17 نفر از همزمانشان اخراج گردند.

کارگران شرکت واحد معتقدند که مزایایی که دیگر کارکنان "دولت" بر اثر مبارزات خود بدست آورده اند؛ مثل بن 40 هزار تومانی؛ لباس کار؛ جزء لاینفک مزایای هر کارگری میباشد. مسوولین جیره خوار شرکت واحد تصمیم دارند مثل همه مزایای بحق کارگران در سراسر ایران این حقوق را نیز پایمال نمایند.

این در حالی است که مزایای فوق در شرکت واحد به کسانی که بر علیه کارگران عمل مینمایند به راحتی تعلق میگیرد. این تبعیضات نیز مورد اعتراض کارگران قرار گرفته است. بواسطه افشاگری کارگران و رو کردن دست عواملین مزدور انجمن اسلامی؛ 17 نفر از کارگران پیشرو شرکت واحد توسط "مدیرعامل" این شرکت اخراج گردیده اند. این در حالی است که مدیران مزدور شرکت واحد؛ کارگران مبارز را تحدید به قطع اضافه کاری، تعویض منطقه و خطوط و جلوگیری از ارتقاء رتبه، احضارهای مکرر که هیچگونه توجیهی برای آنان وجود ندارد، مواجه میسازند.

اعتراض روز چهارشنبه کارگران شرکت واحد؛ درحقیقت پس از ملاقاتی است که با "سرپرست اداره حقوقی شهرداری تهران" صورت گرفته. آنها نه تنها قولهای خود را عملی نمودند بلکه شدت فشار بر کارگران را افزایش دادند.

رانندگان شرکت واحد از دریافت حقوق کامل که پاسخگویی مخارج آنها باشد، محرومند. آنها درخواست حداقل دستمزد به خط فقر که 250 هزار تومان است، را دارند.

هم اکنون در شرکت واحد تهران؛ حدود 10 هزار و 500 راننده در شیفت صبح و بعد از ظهر مشغول به فعالیت و جابجایی مسافران هستند.

در پاسخ به سرکوبهای سازماندهی شده دولت احمدی نژاد؛ رانندگان اتوبوس شرکت واحد تهران، در اعتراض به اخراج 17 نفر از همکارانشان در دوره قبل از "انتخابات" و حقوق معوقه و مزایای پرداخت نشده اشان و همچنین در مقابله با جو فشار و سرکوب رانندگان توسط مزدوران رژیم، روز چهارشنبه 08.09.05 در یک اقدام یکپارچه و منظم، چراغهای اتوبوس خود را حین حمل مسافران روشن کردند. آنان بدینوسیله اتحاد و یکپارچگی خود رابه رخ جیره خواران رییس جمهور ارتجاعی کشاندند.

این اعتراض پاسخ دندان شکن رانندگان شرکت واحد به سیاست های رب انگیز دولت احمدی نژاد؛ که برای هرچه بیشتر زیر فشار دادن مردم؛ جهت ادامه حیات ننگینش برنامه ریزی شده است، بود.

رانندگان شرکت واحد معتقدند؛ باید همچون سایر کارکنان شهرداری به کارگران و کارکنان شرکت واحد نیز در اعیاد و مناسبتهای مختلف 40 هزار تومان بن غیر نقدی پرداخت گردد. این امر با وجود قول وقرارهای زیادی تاکنون تحقق نیافته است.

آنها پس از گذشت 6 ماه از سال 84 باید 160 هزار تومان دریافت می داشته اند که فقط قول پرداخت 40 هزار تومان از طرف "مسوولین"؛ داده شده که از این مبلغ هم 20 هزار تومان بابت کت و شلوار فرم رانندگان کسر شده است.

راننده گان به شدت از وضعیت حقوق و مزایای خود ناراضی بوده و معتقدند: حقوق راننده ای که بدون شاگرد در ترافیک تهران؛ زحمت می کشد، روزی 6 هزار تومان است که دریافتی ماهیانه با کسر حق بیمه مالیات حدود 180 تا 200 هزار تومان است. این مبلغ بر اساس ارزیابی های موجود که از طرف خود دولت اعلام گردیده زیر خط فقر محسوب میشود. آنها با این حقوق میبایستی 130 هزار تومان اجاره خانه پرداخت نمایند و برای معاش خانواده خود نه تنها دچار مشکلات هستند بلکه چنانچه بتوانند برای خود کار دومی دست و پا نمایند؛ تمامی وقتشان صرف کار دوم میگردد. گر چه آنان میدانند که دولت احمدی نژاد دولت فریب و سرکوب میباشد؛ اما برای احقاق حقوق خود بر سخنان عوامفریبانه احمدی نژاد که گفته بود پول نفت را داخل سفره مردم میاورم تاکید میکنند. این در حالی است که کابینه احمدی نژاد اعلام

کارگران ایران تنها نیستند!

حقوقشان می دانیم و خواهان آزادی فوری وی قید شرط رویا طلوعی و برهان دیوارگر و منع تعقیب و بازجویی از فعالین یاد شده هستیم .

انجمن صنفی کارگران برق و فلزکار کرمانشاه

1384/6/8

کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های آزاد کارگری

تشکیلات اتحادیه جهانی کارگری افزایش اذیت و آزارهای اخیر فعالین اتحادیه ای در ایران را محکوم میکند

بروکسل، نهم سپتامبر 2005
امروز اتحادیه جهانی ICFTU ، به پایان بخشیدن کمپین اذیت و آزار مقامات و فعالین سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه توسط دولت، به آنها گوشزد نمود.

فعالین اتحادیه ای در روز 7 سپتامبر بدنال اعتراض به حقوق های معوقه خود که بالغ بر 40000 تومان است، در تهران دستگیر شدند. اعتراض آنها به این صورت بود که رانندگان اتوبوس چراغهای خود را روشن گذاشتند، ضمن اینکه مسافران را هم به نقاط مختلف شهر می‌رسانند. آنها در روز 8 سپتامبر به دادگاه برده شده و به "اختلال در نظم عمومی" متهم گشتند. متعاقبا به قید ضمانت آزاد شدند.

Guy Ryder جنرال سکرتری ICFTU، ضمن نامه ای به رئیس جمهور جدید ایران محمود احمدی نژاد، نگرانی خود را در مورد واقعه اخیر که در صدر اتفاقات گذشته میباشد، ابراز داشت. واقعه ای که به کمپین آزار و اذیت مداوم و مبرم توسط مدیریت شرکت اتوبوسرانی معتلق به حکومت، میافزاید.

آقای Guy Ryder نوشت: "هر زمانی که نمایندگان اتحادیه با مدیریت ملاقات کرده و شکایات کارگران را ابراز داشتند، آنها با بیکاری و اخراج روبرو گشته اند. کارگران دیگری نیز با قطع اضافه کاری، تعویض منطقه و خطوط و محرومیت از ارتقاء رتبه بدون هیچ دلیل موجهی مواجه شده اند." وی ادامه میدهد: "ICFTU در گذشته نیز در مورد اخراج 17 تن از اعضاء سندیکا، طی ماه آوریل الی ژوئن 2005 به پیشینیان شما اعتراض کرده بود. همه این 17 نفر هم در ایجاد اتحادیه و سازماندهی اولین مجمع عمومی آن دخیل بوده و هم در مجمع عمومی سوم ژوئن 2005 به عنوان اعضاء هیئت مدیره انتخاب شده بودند."

وقایع اخیر در کنار این واقعیت که برهان دیوانگر، فعال اتحادیه ای که در یک واقعه بربط دستگیر شده بود، هنوز آزاد نشده است، نشان خوبی از رعایت استانداردهای کار سازمان بین المللی کار، توسط دولت جدید ندارد.

امروز آقای Guy Ryder گفت: " این امر برای چهره های دولت جدید در چالش برای متقاعد کردن دنیا مبنی بر اینکه مترصد است حقوق کارگران را احترام بگذارد و مقوله نامه های بین المللی را رعایت کند، شروع خوبی نیست. ما همچون گذشته وضعیت را از نزدیک زیر نظر خواهیم گرفت و به آوردن فشار از هر طریقی که بتوانیم ادامه میدهیم تا این مسائل را برطرف سازیم."

(ICFTU) 145 میلیون کارگر را در 234 مرکز اتحادیه ای وابسته به ICFTU در 154 کشور در دنیا نمایندگی میکند. ICFTU همچنین عضو اتحادیه های جهانی میباشد.

<http://www.global-unions.org>

لطفاً برای اطلاعات بیشتر، از طریق شماره تلفن 018 621 476 32 + با بخش خبری ICFTU تماس حاصل نمایید.

ترجمه و تکثیر از "اتحاد بین المللی در حمایت از کارگران در ایران"

برای حمایت از کارگران و زحمتکشان ایران در مقابل تهاجمات و حملات دولت سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران، به حقوق اولیه دموکراتیک؛ ما امضا کنندگان زیر با ترتیب و سازماندهی و برگزاری هفته حمایت از کارگران ایران با صدای رسا اعلام می کنیم: «کارگران ایران تنها نیستند!»

هدف ما حمایت از کارگران و زحمتکشان ایران است که مورد ارباب و توهین و کشتار توسط مزدوران دولت سرمایه داری قرار گرفته اند. ما خواهان تحقق نکات زیر هستیم:

- احقاق تمام مطالبات کارگری از جمله حق اعتصاب؛ حق ایجاد تشکل مستقل کارگری؛ حق بیان و تجمع و ...؛

- پایان بخشیدن به تمام حملات فیزیکی، دستگیری ها؛ کشتار و شکنجه کارگران و زحمتکشان در کارخانه ها و شهرهای کردستان؛

- آزادی بدون قید و شرط تمام زندانیان سیاسی.

در هفته حمایت از کارگران و زحمتکشان ما در سطح بین-المللی در هر کشوری که ساکن باشیم، نسبت به توان و امکانات و نیروی خود در اشکال مختلفی نظیر تظاهرات در مقابل سفارتخانه ها و کنسولگری های دولت جمهوری اسلامی یا هر مکان مناسب دیگر، ترتیب جلسات به زبان-های محلی، مصاحبه های رادیویی و تلویزیونی و مطبوعاتی، جمع آوری کمک مالی برای کارگران، مراجعه به اتحادیه های کارگری برای جلب حمایت و همبستگی و غیره، اقدام خواهیم زد. ما وسیع ترین حمایت و همبستگی کارگری را در سطح جهانی را در دفاع از کارگران ایران جلب خواهیم داد.

دوستان، هم طبقه ای ها و رفقا !

این اطلاعیه را امضا کنید و سازماندهی بین المللی در حمایت از کارگران و زحمتکشان را با هم آغاز کنیم.

هفته اول ماه اکتبر را به هفته حمایت از کارگران و زحمتکشان ایران مبدل کنیم، بگذاریم صدای کارگران و نیروهای مترقی جهان در هر کارخانه و محل کارگری و شهرهای کردستان شنیده شود که:

«کارگران ایران تنها نیستند!»

هماهنگ کنندگان: «کارگران ایران تنها نیستند»

اطلاعیه انجمن صنفی کارگران برق و فلزکار کرمانشاه در مورد دستگیری فعالین کارگری و اجتماعی

به سازمانهای کارگری و مدافع حقوق بشر در سراسر جهان

درجریان ناآرامیهای و اعتراضات اجتماعی اخیر درشهرهای مختلف تعداد زیادی از جوانان، فعالین اجتماعی و کارگری د ستگیرشده اند، ازجمله این فعالین می توان به خانم رویا طلوعی و آقای برهان دیوانگر اشاره کرد که هنوز در بازداشت هستند، اما این روند محدود به جریان اعتراضات نشده ودرپی آن تعقیب و فراخواندن به اطلاعات و بازجویی های متعدد و مکرری نسبت به فعالین کارگری در شهر سنندج صورت گرفته این افراد که مورد بازجویی و ارباب قرار گرفته اند عبارتند از: 1- اسمائیل کاظمی 2- محمد نعمتی 3- هادی احمدی 4- خالد سواری.

مالین شیوه ی بر خورد را که ، آشکارا نقض ابتدائی ترین حقوق انسانیست ، محکوم می کنیم وآنرا طرحی برای ارباب و ترساندن انسانها وخصوص کارگران ازبپگیری

دیدگاه

تأثیرات جنبش سندیکائی بر جنبش عمومی دموکراتیک

منصور اسالو-

به نقل از نشریه فرهنگ توسعه (ایران)

در تاریخ یکصد ساله اخیر کارگران و زحمتکشانی که تحت این واژه (سندیکا) گردیدند تا برای حل مشکلات و سختی هایشان گفتگو کنند و راه حل پیدا کنند به این واژه جهانی خو گرفتند و با این واژه که بار تاریخی معینی در حق طلبی و آگاهی بخشی تاریخی و طبقاتی داشته است . تشکیلات خود را ساختند و به امر مبارزه پرداختند که حاصل آن بطور مثال بوجود آمدن وزارت کار - بیمه های تأمین اجتماعی بود . ترجمه متون زیادی از زبان های دیگر که به امر مبارزه طبقاتی و تعادل اجتماعی کمک می کرد ، توسط سندیکایی ها شکل گرفت و تحت عنوان سندیکا و افراد متعلق به شورای متحده سراسری اتحادیه های کارگری ایران يك انقلاب فرهنگی در محرومان ، کارگران و حتی دهقانان صورت گرفت ، بطوریکه در بسیاری از مناطق روستایی نیز اتحادیه های دهقانی همان سندیکاهای دهقانی شکل گرفتند که مبارزات آنها و آگاهی بخشی های آنها در دوره دولت ملی دکتر مصدق باعث شد که بهره مالکانه 15% از مالکین کسر و به سهم کشاورزان و دهقانان باز گردد .

منصور اسالو

رئیس هیأت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه

وقتی از سندیکاهای به عنوان آموزشگاه پایه ای و اولیه دموکراسی سخن می گوئیم دلایلی تاریخی و جغرافیایی پشتوانه این ادعا ست . اما در آغاز به ماهیت روش سندیکایی نظری می اندازیم تا موضوع روشن تر شود . سندیکا (Syndicat) واژه ای فرانسوی که بیش از صد سال پیش به همراه نوگرایی ها و نوجویی های زندگی وارد فرهنگ ما شد . دوران قبل از انقلاب مشروطه ، بعد از اعزام دانش آموزان توسط امیرکبیر به اروپا و خصوصاً فرانسه که مهد فرهنگ و دانش و دموکراسی در آن روزگار بود ، و سخن گفتن به فرانسوی برای بسیاری از درباریان و روشنفکران و با سوادان آن روزگار مزیتی به شمار می آمد . کما اینکه هنوز هستند پیرزنان و پیرمردانی که در گفتگوهایشان به نشانه تشخیص واژه یا دیالوگی را به فرانسوی بیان می کنند و در آن هنگام چشمهایشان برق خاصی می زند . سندیکا به معنای اتحادیه ، تشکل ، گروه های کارگری و اخیراً انجمن صنفی به زبان فارسی - عربی ما ترجمه گردید . اما در عمل برای آن کارگرانی که با عمل درگیر این واژه شدند ، سندیکا همان سندیکا بود . (رادیو ، تلویزیون ، کامپیوتر ، دموکراسی ، فریزر ، اتوبوس ، مینی بوس ، آنتن ، فرکانس ، فیزیک ، ...) در تاریخ یکصد ساله اخیر کارگران و زحمتکشانی که تحت این واژه (سندیکا) گردیدند تا برای حل مشکلات و سختی هایشان گفتگو کنند و راه حل پیدا کنند به این واژه جهانی خو گرفتند و با این واژه که بار تاریخی معینی در حق طلبی و آگاهی بخشی تاریخی و طبقاتی داشته است . تشکیلات خود را ساختند و به امر مبارزه پرداختند که حاصل آن بطور مثال بوجود آمدن وزارت کار - بیمه های تأمین اجتماعی بود . ترجمه متون زیادی از زبان های دیگر که به امر مبارزه طبقاتی و تعادل اجتماعی کمک می کرد ، توسط سندیکایی ها شکل گرفت و تحت عنوان سندیکا و افراد متعلق به شورای متحده سراسری اتحادیه های کارگری ایران يك انقلاب فرهنگی در محرومان ، کارگران و حتی دهقانان صورت گرفت ، بطوریکه در بسیاری از مناطق روستایی نیز اتحادیه های دهقانی همان سندیکاهای دهقانی شکل گرفتند که مبارزات آنها و آگاهی بخشی

های آنها در دوره دولت ملی دکتر مصدق باعث شد که بهره مالکانه 15% از مالکین کسر و به سهم کشاورزان و دهقانان باز گردد . سازمان و آموزش سندیکایی سندیکاهای مدرسه آموزش روابط دموکراتیک و دموکراسی هستند . نهاد سندیکایی از کف جامعه آغاز به رشد و نمو می کند . افراد يك کارگاه یا شرکت یا کارخانه به صورت داوطلبانه و بر اساس آگاهی یافتن از وضعیت جامعه خویش و تلاش برای تحول و دگرگونی شرایط زیست خودشان گردهم می آیند . عناصری از کارگران که آگاهی بیشتری یافته اند ، خوآموزی کرده اند یا با نگاه ژرف تری به جهان پیرامون خودشان نگریسته اند پیش می افتند و دیگران را دعوت به حضور و گفتگو می نمایند . پس از آنکه تعدادی از افراد بر اثر شنیدن دعوت همکاران خود به یکدیگر پیوستند ، مجمع عمومی برقرار می شود . افراد در مجامع عمومی و جلسات عمومی کاملاً خود مختار و آزاد هستند . درباره هر موضوعی که به کار و حقوق کارشان مربوط می شود گفتگو می کنند و نظر می دهند . همه با هم برابر هستند . هیچکس بر هیچکس رجحانی ندارد . برتری افراد فقط به واسطه آگاهی و دانشی است که به دیگران ارائه می دهند و سعی در بالا بردن میزان آگاهی همکاران می نمایند . سازمان سندیکا از همین جا شکل می گیرد ، افراد پس از حضور در جلسات عمومی و بالا بردن میزان دانش خود نسبت به امر زندگی و معیشت و آگاهی عمومی از وضعیت اقتصادی اجتماعی شهر و دیار و کشور خودشان و دیگران در جهان به طرف تشکیل مجمع عمومی حرکت می کنند . مجمع عمومی مهمترین و اثر گذارترین واحد سازمانی سندیکا هاست . این امر در سندیکاهای کارگری و کارفرمایی هیچ فرقی نمی کند . به همین دلیل دموکراتیک جلسات را سندیکاهای تشکیل می دهند ، چرا که همه با حقوق برابر و یکسان در آنها شرکت می کنند و هیچ مقام و منصبی نمی تواند حق عمومی افراد را در سندیکا مورد تعرض قرار دهد . در مجمع عمومی همه نظر می دهند ، سؤال می کنند ، توضیح می دهند ، پاسخ می گویند و حق دارند برای نمایندگی در سازمان های مختلف سندیکا و ارگان ها و ارکان سندیکاهای خود را معرفی و کاندید نمایند . اینجا مجمع عمومی است که با رأی تك تك افراد سندیکا حق دارد آزادانه نظر بدهد ، کاندید شود ، کاندید نماید و رأی بدهد و آرای اکثریت افراد حرف آخر را در هر موردی می زند ، ضمن آنکه اقلیت هم از آن پس بایستی از رأی اکثریت تبعیت نماید و همه برای پیشبرد امور سندیکا تلاش نمایند . اما اقلیت این حق را دارد در کنفرانس های هفتگی و جلسات عمومی نظریات خود را بگوید . سؤال کند ، و اگر متوجه سیر غلطی در طی امور شد ، نکته ها را گوشزد نماید و در انتخابات بعد شرکت کند و اگر توانست رأی آزاد افراد را بدست بیاورد . اینجا در اولین مرحله تشکیلاتی شدن سازمان سندیکا ، اعضای سندیکا با فرآیند دموکراسی به بهترین شکلی آشنا می شوند و با عملی ترین شیوه آن را به کار می برند یعنی فرآیند ، حق آزادی بیان ، مسئول بودن در برابر بیان ، حق پرسش ، حق پاسخگویی ، حق کاندیدا شدن ، حق کاندیدا کردن ، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن و حق تلاش سازنده برای به کرسی نشاندن نظریات خود با تکیه بر آرای عمومی و حق حضور برابر حقوق رأی اقلیت در کنار اکثریت و تلاش برای آنکه در آینده بتواند رأی اکثریت را بدست آورد . که همه این ها با تکیه بر رفتار عمل گروه گرایانه و به نفع اکثریت اعضاست . که با دیدن تلاش های صادقانه و مسئولانه رأی به نظریات و عملکرد افراد می دهند . مرحله بعد انتخابات ارکان سندیکا توسط مجمع عمومی است . که پس از آن که يك اساسنامه پیشنهادی را که قبلاً از سوی اعضا مورد بررسی و تحقیق قرار گرفته و همه سعی کرده اند نقاط ضعف پیشنهادی اش را کم کنند و بر نکات قوت آن بیفزایند ، برای تصویب در مجمع عمومی توسط هیأت مؤسس که از همان افراد آگاه اولیه که دیگران را برای تشکیل سندیکا دعوت می کنند ارائه می شود . در جلسه مجمع عمومی اساسنامه پیشنهادی مورد بررسی قرار می گیرد و سپس

تأثیرات جنبش سندیکائی بر ...

مواد آن به رأی گذاشته می شود . بعد از اصلاح و تصویب اساسنامه ، انتخاب هیأت مدیره سندیکا و بازرسان آن آغاز می شود هیأت مدیره معمولاً با کاندیدا شدن و خود را به مجمع معرفی کردن انتخاب می شود . اما در بسیاری از جاها و مراکز افراد بنا به خصلت های حیاتی ظاهری و نواضع بی دلیل کاندیدا نمی شوند در نتیجه حاضرین ، کسانی را که فکر می کنند صلاحیت انجام امور را دارند با خواهش و تمنا کاندیدا می کنند و سپس رأی گیری صورت می پذیرد که بنا به پیش بینی اساسنامه تعداد افراد هیأت مدیره و علی البدل و بازرسان و بازرسان علی البدل ، مشخص شده است که به ترتیب اکثریت آرا انتخاب می شوند و کسانی که آرای کمتری دارند عضو علی البدل هیأت مدیره و همچنین بازرسان قرار می گیرند . بعد از انتخاب هیأت مدیره و بازرسان ، آنها از بین خود رئیس و نایب رئیس و دبیر و خزانه دار و مسئول روابط عمومی و دیگر مسئولین هیأت مدیره را طبق اساسنامه با آرای اکثریت و با توافق جمعی انتخاب می کنند . و ساز و کار سندیکا آغاز به کار می نماید . مجموعه این توضیحات در نحوه انتخابات تشکیلات درونی سندیکا ، نشان آشکار از توجه به آرای عمومی ، بدون دخالت هیچ نیرو و نهادی دیگر دارد . و آنکه همه جا این آرای عمومی است که به اساسنامه ، هیأت مدیره ، بازرسان و در نتیجه به سیاست های سندیکا ، شکل می دهد . مجموعه این روش چیزی به جز آموزش دموکراسی در تئوری و در عمل نیست . از همین جا زمینه آموزش تئوری دموکراسی تبدیل به عمل دموکراتیک در نهادهای پایه ای جامعه می شود . افراد با فرایند دموکراسی و روش های آن آشنا می شوند . در همین راستا بر ارزش وجودی خویش و قدرت انتخاب خویش آگاهی می یابند . قدرت و منزلت رأی و نظر خود را می فهمند و مهم بودنشان برای خویشتن و جامعه را درک می کنند ، گاه همان يك رأی آنها تعیین کننده ترین رأی برای تعیین سرنوشت امری مهم جلوه می کند و همه این روال به بالا بردن سطح اعتماد به نفس و سلامتی روان آنها کمک می کند ، انسانی که می فهمد خودش و رأی و نظرش مهم و تأثیر گذار است و اوست که جزو بازی گردان های زندگی خودش است ، دچار افسردگی و ناراحتی های روحی و روانی نمی شود در نتیجه به سوی انحطاط و اعمال نا امیدانه همچون اعتیاد و فساد و افیون ها نمی رود . لذت درک از خویش و دانستن اینکه دیگران برای او و رأی و نظر او ارزش قائل هستند . روحیات نا امیدانه ، تنگ نظرانه ، فرد گرایانه و خودخواهانه را کاهش می دهد . اینکه افراد بینند در ساختن چیزی که به آن اعتقاد دارند و در شکل گیری آن نقش داشته اند ، حضور دارند ، آنها را از بند بسیاری از خلل های اجتماعی دور می کند ، در مبحث روانشناسی اجتماعی و درستی و اینکه انسان اجتماعی در اجتماع دموکراتیک جایگاه واقعی خود را می یابد بسیار بحث شده است و روش های درمانی مدرن و نوین در بسیاری از افسردگی ها و حتی بیماران روانی و جنایتکاران بیمار نشان داده است از اصلی ترین علت های بروز این گرفتاری ها تنهایی و احساس بی ثمری کردن و بی توجهی دیدن در سنین بخصوصی در کودکی آدمها بوده است و راه درمان توجه انسانی و مسئولانه به انسانها بوده است که در ساختارهای دموکراتیک همچون سندیکا ها و احزاب به عینه درستی این نظریات دیده میشود ، مثلاً در سندیکای ما کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران ، بسیاری از افراد از زمانی به سندیکا آمده اند ، حتی سیگار کشیدن را ترک کرده اند و جلوه های مثبت زیادی از رفتار جمعی در خانواده هایشان اثر گذاشته است و درک تازه ای از زندگی پیدا کرده اند که در طولانی مدت به بهبود شرایط اجتماعی کمک خواهد کرد.

چهره ات را می شناختیم،
با قدمهای آهسته
که امواج مه آلود پشت پنجره را می دریدی.
صدایت را می شناختیم،
که در ولوله ی آهن و سرب،
شقایق های فلات بزرگ را به
همسرای می خواند.
و نامت را،
... که بر صخره های سخت به خون حکاکی کردی.
تو را می شناختیم،
تو را می شناسیم.
با شهامت تو بیدار شدیم،
با شقاوت بر زندگی می تازیم،
و به نازکی عشق می ورزیم.

17 سال گذشت...

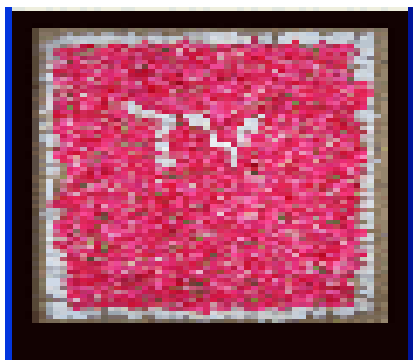
خاطره هزاران زندانی سیاسی که در تابستان 1367 به دست رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی در ایران قتل عام شدند را گرامی بداریم.
بزرگداشت خاطره مقاومت و شکست ناپذیری زندانیان سیاسی بخش مهمی از مبارزه برای سرنگونی رژیم اسلامی است.
به همین مناسبت برنامه ای به شرح زیر تدارک دیده ایم:

- 1- ارائه بحثی تحت عنوان " خود ویژگی زندان زنان" توسط مژده ارسی زندانی سیاسی سابق
- 2- موسیقی
- 3- روخوانی نمایشی "با من برقص"، متن و اجرای تک خوانی: هایده ترابی
- 4- بحث و گفتگو

زمان: شنبه 24 سپتامبر 2005 ساعت 16
مکان: Bernhard str. 12 – Paradox – (Linien)
2, 3, 10, Haltestelle: Sielwall)

ورودی: 5 یورو (برای افراد بیکار 3 یورو)

گروه زنان ایرانی (شهربرمن)



خود در این ارگان ها باشند و نباید مردان را به نمایندگی خود انتخاب کرده و به حضور آنان اتکاء نمایند.

حال به سؤال دوم می رسیم. آیا صرف زن بودن برای اینکه از حق زنان دفاع شود، کافی است؟ اینجاست که آنگلا مرکل با ریش و سبیل در مقابلمان قد علم می کند. و دیگر فرقی نمی کند که این کاندیدا، خود یک زن است. مهم این است که این زن از حقوق زنان صحبت کند و برای جایگاه هم جنسان خود بکوشد. بنابراین شرط کافی برای نمایندگی از زنان، برنامه و طرح عملیاتی است که از حقوق زنان دفاع به عمل آورد.

اکنون دیده می شود که مجامع مختلف ایرانی، بسیار قاطع از سهمیه بندی و حضور زنان در ارگان های رهبری و غیره دفاع می کنند. در عمل، اما چیزی تغییر نمی کند. هرچند که سهمیه بندی، اولین و مهم ترین قدم در اعمال حضور برابر زنان با مردان در این مجامع است، و این سهمیه باید به مردان تحمیل شود وگرنه هیچ گاه شانس حضور برابر با مردان در چنین ارگان هایی برای زنان فراهم نخواهد شد. اما بحث اینجاست که آیا تنها سهمیه و بالا بردن حضور زنان کافی است؟

حتی در میان احزاب خارجی که سهمیه بندی 30 درصد و گاهی 50 درصد را به طور واقعی عملی کرده اند، باز می بینیم که مردان دست اول را در رهبری دارند و در مواقع حساس، این مردان هستند که جلو می آیند و مطرح می شوند. گویا زنان صرفاً نقش سیاهی لشکر را داشته و یا تنها سندی هستند برای اثبات مدرن بودن و طرفداری از حقوق زنان. چنین روشی به طور سمبولیک و مصنوعاً در میان احزاب، گروه ها و مجامع ایرانی نیز رواج یافته است.

آنچه مهم است، آگاهی نسبت به حقوق زنان و اعمال آن در صحنه اجتماع و در روابط انسانی است. چنین آگاهی ای بسیار نسبی است. حتی بسیاری از فمینیست هایی که ادعای آگاهی نسبت به حقوق زنان را دارند، در مواقعی نشان می دهند که هنوز با شناخت کامل از سیستم و تربیت مردسالاری فاصله داشته و هم چنان نیازمند دریافت روشنگری در این زمینه می باشند. نمی توان در جامعه ای که طی هزاران سال در تاریخ به صورت مردسالارانه، تکامل یافته است، زیست اما از تأثیرات آن برحذر ماند و ادعای آگاهی کامل نسبت به آن را داشت. بنابراین باید اعتراف کرد که نه تنها عموم زنان، بلکه زنان فمینیست نیز تحت تأثیر جامعه مردسالار، از رفتارهای مردسالارانه بری نیستند و فعلاً به یک آگاهی نسبی رسیده اند.

تلاش برای دست یابی به آگاهی فمینیستی و مبارزه برای جا انداختن مفاهیم، رفتارها، قوانین و اعمال ضد مرد سالاری، از جمله وظائف هر زن آگاه به حقوق جنس خود، در جامعه است. بنابراین تنها به چنین زنانی که نه تنها در حرف، بلکه در عمل و به طور قاطع از حقوق زنان دفاع می کنند و با کاندید کردن و حضور فعال خود در مقام های رهبری، در دولت و در هر ارگان مؤثر در سرنوشت مردم، دخالت می نمایند، می توان و باید اتکاء کرد.

مرکل نیز یک زن

بگذریم از اینکه خانم مرکل قبل از آنکه یک زن باشد، رئیس حزب دست راستی CDU است و نظراتش را همواره در راستای سیاست های این حزب، بیان کرده است. او هیچ گاه درباره دفاع از حقوق زنان در آلمان صحبت نکرده و بر عکس، برای مثال در رابطه با بحث کورتاژ به یک طرح بسیار ولرم جهت آزادی نسبی زنان برای کورتاژ نیز رأی منفی داده و طرح سهمیه بندی برای اعمال حضور برابر زنان با مردان را رد کرده است.

اما با وجود این، سئوالاتی از این قبیل طرح می شود که چون جنسیت خانم مرکل، مؤثت می باشد، آیا برای هم جنسان او کافی است تا به او رأی دهند؟

یا برعکس، برای زنان شرم آور است که بجای رأی به هم جنس خود، به یک مرد رأی دهند؟

سؤال بسیار مهمی است. آیا یک زن به صرف اینکه یک زن است، نماینده زنان محسوب شده و مدافع هم جنسان خود خواهد بود؟ سؤال تکمیلی این است، آیا جنسیت کسی که نماینده و مدافع حقوق زنان است، مهم نیست؟ آیا تنها برنامه و قوانینی که در جامعه پیاده می گردد و از آن دفاع به عمل می آید، تعیین کننده است؟ حال مجری آن چه مرد و چه زن، فرقی نمی کند؟

اگر هر سؤال را در جای خود بررسی کنیم، نتیجه این می شود که شرط لازم برای دفاع از حقوق زنان، جنسیت است. روشن است که برخی مردان آگاهی خوبی نسبت به حقوق زنان دارند و با تمام وجود ابراز آمادگی می کنند تا از حقوق زنان دفاع به عمل آورند. اما باید دقت شود، این مردان با پایمال کردن منافعی که تا به حال داشته اند، از حقوق زنان دفاع می کنند. و مسلماً شرایطی پیش می آید که این دو منفعت در مقابل هم عرض اندام می کنند. در چنین حالتی طبیعتاً مردان به دنبال منافع خود روان می گردند و هیچ گاه نمی توان تصور کرد، یک مرد در نقش یک زن، منافع او را به طور واقعی درک کند. زیرا یک مرد، مرد به دنیا آمده، مرد تربیت شده و مردسالار زندگی می کند و هر چقدر آگاهی در رابطه با حقوق زنان و نقش فرودست آنان در جامعه و سنتی که بر آنان می رود، داشته باشد، هیچ گاه نمی تواند آن تحقیقی را که زنان در جزئی ترین روابط انسانی به طور روزانه لمس می کنند، درک نماید. بنابراین باید زن بود و مردان را وادار به پذیرش حقوق هم جنسان خود کرد. روشن است که نمی توان به آگاهی و درک مردان در دفاع از حقوق زنان اتکاء کرد و آنان را به جای خود انتخاب نمود.

در اینجا هزار بار تأکید می کنم که زنان در راه مبارزه برای بدست آوردن حقوق خود، بدون مردان ناموفق خواهند بود. مبارزه برای احقاق حقوق زنان، در وهله اول نیازمند آگاهی مردان به این حقوق است وگرنه "جزیره زنان" اتوپیای ناقصی بیش نخواهد بود.

اینجا بحث بر سر نمایندگی از حقوق زنان است.

بنابراین اگر از کاندیداتوری ریاست جمهوری صحبت می کنیم، یا اگر از نمایندگی در مجلس، از کمیته مرکزی یک حزب، یا از یک کمیسیون کاری حرف می زنیم، تنها بر این امر تأکید می کنیم که زنان می بایست خود، نماینده هم جنسان



قطعنامه اول

استراتژی و مبانی تاکتیک های ما در مبارزه با جمهوری اسلامی

1- سازمان ما برای آلترناتیو سوسیالیستی در برابر جمهوری اسلامی مبارزه می کند. جایگزینی جمهوری اسلامی با خود حکومتی اکثریت استعمار شونده و مزد و حقوق بگیر، استراتژی ما در مبارزه با جمهوری اسلامی است.

2- ما با یک دولت سرمایه داری در شکل استبداد دینی و با تهاجم جهانی نئولیبرالیسم رو به رویم. استراتژی ما برای سرنگونی چنین رژیم و سد کردن آلترناتیوهای لیبرالی و برای مقاومت در برابر هجوم نئولیبرالیسم جهانی، بسیج، تشکل و تجهیز نیروی اجتماعی سوسیالیسم یعنی طبقات مزد و حقوق بگیر، زحمتکشان، بیکاران و تهیدستان در راستای خود رهائی و تأسیس حکومت دموکراتیک خودشان است. متحدین درجه اول این نیرو در سرنگونی جمهوری اسلامی، گرایشات برابری خواه و گرایشات ضد نئولیبرالیسم اقتصادی در جنبش های اجتماعی نظیر جنبش های زنان؛ محیط زیست، ملی و جوانان اند.

3- مبارزه از امروز برای سوسیالیسم به این معنا نیست که ضرورتاً ما شرائط و موازنه نیروها را هم اکنون برای تحقق آلترناتیو سوسیالیستی در برابر جمهوری اسلامی مساعد ارزیابی می کنیم؛ بلکه به این معناست که این استراتژی مستقیماً و بلافاصل در دستور است و ما بر آنیم که مبارزه سوسیالیستی کارگران و زحمتکشان با استبداد و برای آزادی های سیاسی و حقوق شهروندی در پیوند با مبارزه طبقاتی شان، به بستر شکل گیری آلترناتیو سوسیالیستی از دل این مبارزه و جایگزینی جمهوری اسلامی با چنین آلترناتیوی تبدیل شود.

4- ما تلاش برای تغییر شرائط نامساعد و موازنه قوا به سود آلترناتیو سوسیالیستی در برابر جمهوری اسلامی را وظیفه نامشروط همین امروز و محتوا و هدف تاکتیک های خود تلقی می کنیم - صرف نظر از این که این تلاش تا مقطع سرنگونی جمهوری اسلامی به نتیجه مورد نظر ما برسد یا نه.

5- تاکتیک محوری ما در سرنگونی جمهوری اسلامی، شکل گیری یک جنبش دموکراتیک و ضد نئولیبرالیسم اقتصادی از جنبش های اجتماعی موجود در اتحاد با قطب ضد سرمایه داری طرفدار دموکراسی مشارکتی و برابری است. هدف عمومی تاکتیک های ما تغییر موازنه قوا به سود این قطب در برابر استبداد حاکم و همه آلترناتیوهای رقیب اش - از فاشیست تا دموکرات و از سلطنت طلب تا جمهوری خواه - است.

6- مشارکت فعال کارگران و زحمتکشان در مبارزه عمومی علیه استبداد و برای آزادی های سیاسی و شهروندی، به شرطی می تواند بخشی حیاتی و چشم پوشی ناپذیر از مبارزه طبقاتی و بیکار آنان برای دموکراسی سیاسی و رهائی باشد که مداخله آنان در این مبارزه عمومی، با صف مستقل و از

موضع طبقاتی خودشان و نه همچون متحد و همراه و حامی جریانات بورژوائی صورت بگیرد.

7- مداخله سوسیالیستی ما در مبارزات میان طبقات دیگر باید برای دامن زدن به تعارضات و شکاف های درونی آن ها به قصد هرچه ضعیف تر و منزوی تر کردن موقعیت و نفوذ جریانات، سیاست ها و افکار ضد سوسیالیستی و ضد کارگری؛ تلاش برای سوق دادن گرایشات و عناصر مستعد - اگر وجود داشته باشند - به گرویدن به مواضع دموکراتیک، مترقی و سوسیالیستی، بدون تبدیل شدن ما به حامی هیچ طبقه و حزب و جریان و شخصیتی در برابر مرتجع تر یا عقب مانده تر از خودش باشد. دخالتگری سوسیالیستی در مبارزه درونی طبقات دیگر با آن نوع دخالتگری که ما را - یا طبقه کارگر را - به حمایتگر یکی از طرفین دعوا تبدیل کند، ذاتاً در تضاد است. این مداخله اگر مداخله ای باشد که هر یک از طرفین دعوا را در برابر طبقه کارگر تقویت کند و به ضعف مبارزه طبقاتی آن و یا برهم خوردن موازنه بین طبقات دیگر به زیان آلترناتیو کارگری کمک کند، یا کارگران را به حامی و دنبالچه هر جریانی - هر اندازه دموکرات و مترقی - تبدیل کند، مداخله ای از موضع مبارزه طبقاتی کارگران، مداخله ای سوسیالیستی نخواهد بود.

8- همکاری و ائتلاف موقت با نیروهای غیر طرفدار سوسیالیسم در جریان مبارزه عمومی دموکراتیک و ضد استبدادی تنها در مواردی موضوعیت دارد که به تقویت مواضع کارگران و زحمتکشان یا به گشایشی در مبارزه طبقاتی آنان کمک کند. مضمون تاکتیک های ما در همکاری با جریانات غیر سوسیالیست باید تضعیف استبداد و از این طریق، خدمت به تسهیل مبارزه اردوی کار و زحمت برای سرنگونی رژیم و تسخیر قدرت سیاسی توسط این نیرو باشد و نه به هیچوجه تقویت قطب بورژوائی دمکرات بجای اردوی کارگران و زحمتکشان در برابر رژیم.

9- در پیکار برای دموکراسی و سرنگونی استبداد، وظیفه ما بسیج و سازماندهی نیروی اجتماعی و طبقاتی خودمان است و تلاش مان باید این باشد که قلعه استبداد با به میدان آمدن این نیرو و قرار گرفتن اش در صف اول پیکار عمومی برای دموکراسی ویران شود. ما هیچ وظیفه ای در ایجاد یا تقویت یا حمایت از بلوک ها و جبهه های فراطبقاتی در برابر جمهوری اسلامی نداریم. ضمن این که برای تضعیف استبداد و تسهیل مبارزه اردوی کار برای برپائی خود حکومتی شان، می توانیم تحت شرائطی از جنبش های ضد استبدادی دموکراتیک غیر طرفدار سوسیالیسم هم بهره بگیریم.

10- شکاف فاجعه بار میان مبارزه برای آزادی و مبارزه برای نان در برابر جمهوری اسلامی - که از عوامل اساسی بقای رژیم است - تنها از طریق پیوند مبارزه دموکراتیک دانشجویان و روشنفکران با جنبش های مطالباتی کارگران و زحمتکشان تأمین نمی شود. این شکاف اساساً از فرا نرفتن مبارزات مزد و حقوق بگیران و زحمتکشان از مطالبات صنفی و اقتصادی شان به مبارزات سیاسی ناشی شده است و برای بر طرف شدن این شکاف، مبارزه برای آزادی و دموکراسی، باید درونی مبارزه مزد و حقوق بگیران و زحمتکشان بشود؛ و این تنها از طریق ارتقاء مبارزات صنفی و مطالباتی آنان به سطح سیاسی امکان پذیر است.

ما، هم به منظور از میان رفتن شکاف میان مبارزه برای آزادی و مبارزه برای نان، در جهت سیاسی شدن جنبش مزد و حقوق بگیران و زحمت کشان پرچمدار شدن این نیرو در مبارزه برای دموکراسی تلاش می کنیم؛ و هم بمنظور ایجاد یک نهضت عمومی برای محاصره رژیم در ابعاد ملی؛

تضعیف قدرت سرکوب و حکومت ناپذیر کردن کشور برای حاکمان، از اتصال و پیوند جنبش دموکراتیک ضد استبدادی و جنبش های اجتماعی و مطالباتی استقبال می کنیم. اگر چه پیوند مبارزه برای نان و مبارزه برای آزادی در درون جنبش کارگری برای ما اولویت استراتژیک دارد، اما هیچ یک از این دو سطح پیوند، جای دیگری را پر نمی کنند و نباید در برابر هم قرار داده شوند.

قطعنامه دوم

در باره ائتلاف با نیروهای غیر سوسیالیستی

ما باید منطق سیاست های ائتلافی مان را منسجم تر کنیم. در این زمینه دو مسئله اهمیت اساسی دارد:
اول- منطق کلی ائتلاف چپ(سوسیالیستی) با جریانهای غیرسوسیالیستی.

در این مورد باید به دو سؤال مهم پاسخ داد. سؤال اول این است که آیا چپ اصلاً می تواند با نیروهای غیرسوسیالیست وارد ائتلاف، همکاری و یا همراهی بشود؟ پاسخ این سؤال قطعاً مثبت است. زیرا مخالفت اصولی با هر نوع ائتلاف میان این دو مسلماً چپ را به انزوا و فلج شدگی می کشاند. سؤال دوم این است که آیا ائتلاف میان طرفداران سوسیالیسم و نیروهای غیرسوسیالیست، خواسته یا ناخواسته به حاشیه رانده شدن پیکارهای طبقاتی(یعنی بستر اصلی شکل گیری و گسترش جنبش سوسیالیستی) نمی انجامد؟ پاسخ این است که آری در غالب موارد چنین ائتلاف هایی پیکارهای طبقاتی را به حاشیه می راند و خواسته و یا ناخواسته در سطوحی به آشتی طبقاتی می انجامد و آشتی طبقاتی در جامعه طبقاتی همیشه به ضرر طبقه کارگر و چپ می انجامد. برای گریز از چنین خطری طرفداران سوسیالیسم باید از شرکت در هر نوع بلوک فراطبقاتی، یا ائتلاف عمومی سیاسی و پایدار(یعنی "جبهه" سازی های رایج) با جریانهای غیرسوسیالیست خودداری کنند و به آشتی طبقاتی میان بهره کشان و کارگران و زحمتکشانشان (حتی به صورت موقت) تن ندهند.

دوم- شرایط مشخص ائتلاف میان چپ و جریانهای غیرسوسیالیست در چشم انداز کنونی میدان سیاست ایران

این مسئله ناظر به اصول نیست، ناظر به ارزیابی از شرایط مشخص است. سؤال این است که در شرایط کنونی ضعف چپ، قاعدتاً چه نیروی شرایط ائتلاف را تعیین می کند، چپ یا نیروهای غیرسوسیالیست؟ ما باید از شرایط مشخص هر ائتلاف ارزیابی روشنی داشته باشیم. ائتلاف با نیروهای غیرسوسیالیست یک فریضه مذهبی نیست که ما مجبور به انجامش باشیم. هدف ائتلاف همیشه این است که نفوذ خودمان را به عنوان یک نیروی طرفدار سوسیالیسم (و نه صرفاً به عنوان یک نیروی سیاسی) گسترش بدهیم و یا شرایط عمومی را برای گسترش جنبش سوسیالیستی یا لاقط بهبود شرایط زندگی پایه های اجتماعی آن، مساعدتر سازیم؛ و گر نه ائتلاف با غیر سوسیالیست ها به ضرر ما تمام خواهد شد. هر چند که ما را صرفاً به عنوان یک نیروی سیاسی در میان غیرسوسیالیست ها به نیروی مقبول تری تبدیل کند. با این ملاحظات پاسخ به سؤال بالا باید چنین باشد که در اوضاع کنونی شرایط ائتلاف با غیرسوسیالیست ها را ما تعیین نمی کنیم آنها هستند که تعیین می کنند. بنابراین حتی برای بهبود شرایط ائتلاف با غیرسوسیالیست ها هم که شده، ما باید روی تقویت جنبش سوسیالیستی و پایه های طبقاتی آن متمرکز شویم. و حداقل لازم برای این کار، در شرایط امروز ایران و جهان، بیش از هر چیز دیگر تمرکز بر روی مقابله با نئولیبرالیسم(اقتصاد)، و تلاش برای تقویت جنبش اجتماعی کارگران و زحمتکشانشان است. رها کردن این

حلقه کلیدی جز نابودسازی چپ معنی دیگری نخواهد داشت، حتی اگر در پوشش سرخ ترین شعارها صورت بگیرد. این حداقل است که رابطه ما را با نیروهای غیرسوسیالیست به آزمون می کشد. در شرایط کنونی ضعف چپ، آنها در هیچ ائتلافی این تمرکز ما روی خواست ها و نیازهای پایه طبقاتی مان را به ما نخواهند بخشید. جریانهای بورژوازی در اپوزیسیون جمهوری اسلامی، البته روی کاغذ از ضرورت بهبود شرایط زندگی مردم و تامین اجتماعی حرف می زنند. چرا که چنین حرفهایی حالا مالیاتی ندارد. اما بهبود شرایط زندگی زحمتکشانشان فقط با نیروی مستقل خود آنها شدنی است. و این چیزی است که آنها هرگز با آن کنار نخواهند آمد. مخصوصاً اگر چنین جنبشی جهت گیری طبقاتی روشنی داشته باشد.

خط کلی سیاست های ائتلافی ما در شرایط کنونی

با توجه به دو ملاحظه ای که در بالا گفته شد ما ناگزیریم در شرایط کنونی، ائتلاف با غیرسوسیالیست ها عملاً به حوزه های زیرمحدود کنیم.

الف- ائتلاف هایی که مسئله قدرت سیاسی را به طور مستقیم در کانون فعالیت هایشان قرار نمی دهد. همه تشکل های دفاع از آزادی ها، دفاع از زندانیان سیاسی، مبارزه علیه نابرابری های جنسی و ملی که غالباً هم تشکل های غیرحزبی هستند و سازمان های حزبی به عنوان سازمان در آنها شرکت نمی کنند بلکه اعضای این سازمان ها و نیز غیرسازمانی ها در آنها بر پایه یک فرد یک رای شرکت دارند.

ب- ائتلاف های که برای سازماندهی اقدام مشخص و یا مطرح کردن خواست و مسئله ای مشخص شکل می گیرند و به تشکل های پایدار نمی انجامند. مثلاً راه اندازی یک تظاهرات مشخص علیه جمهوری اسلامی

حالا عملاً هم این ها بخش اعظم ائتلاف هایی را تشکیل می دهند که فعالان چپ با غیرسوسیالیست ها سازمان می دهند و جالب این است که در این دو حوزه وزن فعالان چپ نسبتاً بالاست.

ج- فروم اجتماعی پیشنهادی سازمان ما که در کنگره های قبلی مان به تصویب رسیده است نیز در حقیقت مستلزم شکلی از همکاری با غیرسوسیالیست هاست. زیرا هر چند فروم اجتماعی بر پایه پیوند جنبش های اجتماعی رادیکال و بر مبنای پیکار برای دموکراسی و ضدیت با نئولیبرالیسم و امپریالیسم شکل می گیرد ولی مسلم است که دموکرات های غیرسوسیالیست هم نه تنها می توانند بلکه باید تلاش شود که در آن شرکت داشته باشند.

درباره " فروم دموکراتیک"

طرح فروم دموکراتیک که در کنگره های پیشین سازمان ما تصویب شد نه تنها در شرایط کنونی سیاست ایران عملاً نمی تواند پا بگیرد بلکه با توجه به ضعف بی سابقه چپ آن را به زانده بورژوازی تبدیل می کند. در شرایط کنونی، نیروهای سوسیالیست حتی اگر در یک ائتلاف جنبشی با غیرسوسیالیست ها همکاری کنند عملاً به زانده آنها تبدیل خواهند شد و نخواهند توانست تأثیری بر اوضاع سیاسی کشور بگذارند. مگر این که مبنای ائتلاف با تأکید بر مبارزه ضدنئولیبرالی و ضدامپریالیستی باشد. امری که در طرح فروم دموکراتیک مورد نظر ما نبوده است. در طرح فروم دموکراتیک با این که ما درک درستی از منطق ائتلافی چپ با نیروهای غیرسوسیالیست داشتیم (و بنابراین از اول تأکید می کردیم که ائتلاف نباید ناظر بر تجدید سازمان قدرت سیاسی بورژوازی باشد) ولی شرایط مشخص کنونی را که با ضعف عمومی چپ در مقابل نیروهای غیرسوسیالیست و مخصوصاً ضدسوسیالیست قابل تعریف است نادیده می گرفتیم.

سند سیاسی مصوب کنگره نیز در شماره بعد درج خواهد شد

مساله ملی در مانیفست !

نوشته : رومان روسدولسکی
ترجمه : ح. ریاحی

کارگر و سرزمین پدري يادداشتی بر بخشی از مانیفست

(1)

دربخشی از " مانیفست کمونیست " نگرش کارگران نسبت به کشورشان بحث و بررسی می شود: " کمونیست ها مورد سرزنش قرار گرفته اند که می خواهند میهن و ملیت را از بین ببرند. کارگران میهن ندارند. نمی توان آنچه را ندارند از دستشان گرفت. پرولتاریا قبل از هر چیز باید ابتدا به قدرت سیاسی دست یابد و خود را به صورت طبقه ی هدایت کننده ی ملت ارتقا دهد و به مثابه یک ملت ابراز وجود کند. تا این مرحله پرولتاریا ملی است ، البته نه در مفهوم بورژوایی کلمه.

اختلاف و تضادهای ملی بین ملل در اثر رشد بورژوازی ، آزادی تجارت، بازار جهانی و یکسانی شیوه تولید و شرایط زندگی متناسب با آن بتدریج و بیش از پیش از میان می رود. سیادت پرولتاریا به از میان رفتن این اختلافات و تضادها شدت می بخشد. فعالیت متحد، دست کم ، فعالیت متحد کشورهای متمدن از جمله شرط نخستین رهایی پرولتاریاست. بهمان نسبت که استثمار فرد از فرد از بین می رود استثمار یک ملت بدست ملت دیگر نیز از بین می رود. به همان نسبت که تضاد بین طبقات در محدوده ملت از بین می رود، دشمنی یک ملت نسبت به ملت دیگر نیز از بین خواهد رفت."

چند صفحه پیش از این نقل قول در " مانیفست " این طور آمده است: " مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی در آغاز اگر نه در مضمون اما به لحاظ شکل و صورت ملی است. پرولتاری هر کشور طبقه در آغاز می بایست کار را با بورژوازی خودی یکسره کند."

این بخشها در ادبیات سوسیالیستی به منظور تایید نگرش منفی جنبش کارگری سوسیالیستی نسبت به میهن پرستی و خاک پرستی بورژوازی به دفعات بی شمار نقل شده است. بهر رو، این تلاش اغلب برای تعدیل زبان محکم و قاطع این بندها و ارائه یک مفهوم ملی متضاد به آنها صورت گرفته است . برای مثال می توان از هاینریش کونو نظریه پرداز سوسیال دموکرات آلمانی نقل قول آورد. او در اثر خود : " نظریه تاریخ ، اجتماع و دولت مارکس " بندهای بالا را مورد بحث و بررسی قرار می دهد. طبق نظر کونو آنچه مارکس و انگلس می خواستند بگویند چنین است:

" امروزه (1848) کارگرمیهن ندارد و در زندگی ملت شرکت نمی کند. او از ثروت مادی و معنوی ملت هیچ سهمی ندارد. اما روزی از روزها کارگران به قدرت سیاسی دست خواهند یافت و در حکومت و میان ملت جایگاه فرادستی پیدا

خواهند کرد و در آن صورت به اصطلاح خود ملت را بوجود آورده اند. آنها ملی خواهند بود و حتی اگر ناسیونالیسم آنها با ناسیونالیسم بورژوازی مشابه نباشد، احساس ملی خواهند داشت."

این تفسیر کونو عبارت کوچک " تا این مرحله " را از قلم می اندازد: (" زیرا پرولتاریا می بایست خود را به صورت ملت در آورد تا این مرحله پرولتاریا خود ملی است . ") این عبارت نشان دهنده ی آن است که مارکس و انگلس بر این باور نبودند که پرولتاری برای همیشه " ملی " باقی بماند.

تفسیر کونو در ادبیات رفورمیستی به یک استاندارد تبدیل شد. اما این تفسیر پس از جنگ جهانی دوم در اردوگاه کشورهای کمونیستی نیز پذیرفته شد. بدین ترتیب در " مقدمه ای " بر چاپ " مانیفست " که نشر اشترن دروین در سال 1946 چاپ کرد، چنین نوشته شده است: " آنجا که مارکس در " مانیفست کمونیست " می گوید: "

چون پرولتاریا پیش از هر چیزی می بایست به سیادت سیاسی دست پیدا کند، می بایست به طبقه رهبر ملت ارتقا یابد، می بایست خود را بصورت ملت در آورد تا این مرحله پرولتاریا خود ملی است." بدین معنی است که دقیقاً طبقه کارگر در دوران ماست که نقش یک طبقه ملی را بازی می کند و ستون فقرات ملت را در مبارزه علیه فاشیسم و برای نیل به دموکراسی تشکیل می دهد. امروزه طبقه کارگر اتریش مبارزه می کند تا با ایجاد اتریش مستقل، آزاد و دموکراتیک سرزمین پدري را فتح کند."

البته این تفسیر نه تنها همانند تفسیر کونونیست بلکه پارا فراتر می گذارد. لنین در تقابل کامل با این تفسیرهای ناسیونالیستی در مقاله معروف خود تحت عنوان: " کارل مارکس " نوشت:

" در عصر بورژوازی ملت ثمره ضروری و شکل اجتناب ناپذیر تکامل اجتماعی است. طبقه کارگرنمی تواند قدرتمند شود، نمی تواند به بلوغ دست یابد، نمی تواند نیروهای خود را تحکیم بخشد مگر از این طریق که " خود را به صورت ملت در آورد " و بدون این که " ملی " باشد (" البته نه در مفهوم بورژوایی کلمه. ") اما تکامل سرمایه داری میل به درهم نوردیدن محدوده ملی دارد، به انزوی ملی پایان می بخشد و تضاد طبقاتی را جایگزین تضاد ملی می کند. در کشورهای

سرمایه داری پیشرفته تر کاملاً حقیقت دارد که " کارگران سرزمین پدري ندارند." و این که " فعالیت متحد " کارگران ، دست کم ، در کشورهای متمدن " یکی از نخستین شرایط رهایی پرولتاریاست " باین همه حتی تفسیر لنین هم در مجموع قانع کننده نیست. در عین حال که طبق " مانیفست " پرولتاریا حتی پس از نیل به سیادت " تا این مرحله خود ملی " خواهد بود، لنین این " ملی " بودن را فقط به آغاز جنبش طبقه کارگر، یعنی پیش از این که این طبقه " به پختگی دست یابد" محدود می کند. لنین می گوید کارگران در یک جامعه ی سرمایه داری کاملاً پیشرفته بیش از هر زمان دیگری

سرزمین پدري ندارند! تعجب آورنیست که شماری از نویسندگان سوسیالیست تلاش کردند منظور واقعی مارکس را دریابند. اما تعجب آورتر این که با گذشت زمان این نقل قول های " مانیفست " به اصول اعتقادی ای تبدیل شد که شعارهای برنامه ای مهمی حتی اگر جمله ها ی " مانیفست " کاملاً درک نشده بود، از آن اتخاذ شد. این امر مخصوصاً در مورد این اظهار نظر که کارگران " میهن ندارند" صادق است. تکرار این عبارت از توضیح این جمله ی به ظاهر ساده و انطباق آن با عملکرد روزمره ی احزاب سوسیالیستی (و بعداً کمونیستی) ساده تر بود، و مناسفانه این امر اشتباه را بیش از پیش به گردن نویسندگان " مانیفست " انداخته است.

(2)

مفهوم واقعی این اظهارات " مانیفست " چیست ؟ کارگران به چه معنا " وطن ندارند" و چگونه است که حتی پس از کسب قدرت همچنان " تا این مرحله ملی باقی می ماند؟ برای پاسخ به این سوال ظاهراً می بایست واژگان " مانیفست " را بررسی کنیم.

همه می دانند که اصطلاحات " ملت " و " ملیت " همواره و همه جا به یک معنی بکار نرفته است مثلاً در زبان انگلیسی و فرانسه یک " ملت " معمولاً به معنی اتباع یک دولت خود فرمان ولغت " ملیت " یا مترادف شهروندی یا فقط مختص جماعتی اصیل و دارای زبان (" مردم " یا " خلق ") بوده است در حالی که در زبان آلمانی و در اروپای شرقی هر دو اصطلاح در اساس به یک جماعت هم تبار و هم زبان مربوط می شود.

مارکس و انگلس مخصوصاً در نوشته های نخستین خود تقریباً همه جا از کاربرد ی که در زبان انگلیسی و فرانسوی متداول است استفاده کرده اند. آنها از لغت " ملت " به منظور مشخص کردن اتباع یک کشور خود فرمان استفاده کرده اند (از این اصطلاح بطور استثناء برای ملل " تاریخی " نیز استفاده شده است. مثلاً برای لهستانی ها که موقتاً از این حق محروم شده بودند.) از دیگر سو، " ملیت " از نظر آنها دوم معنی زیر را داشت: 1- تعلق داشتن به یک کشور، مخصوصاً مردمی که یک دولت دارند. یا 2- یک جماعت صرفاً قومی . در نتیجه این تقریباً تنها اصطلاحی است که در رابطه با به

اصطلاح " ملت های بدون تاریخ " مثلا اسلاوهای اتریشی (چک ها ، کرواتها، و غیره) وروماتیایی ها یا در رابطه با " بازماندگان ملت ها " مثلا گل ها، برتن ها و پاسک ها مورد استفاده قرار گرفته است. دقیقا این مفهوم " ملیت " (در تقابل شدید با مفهوم " ملت ها" که به معنی ملتی که کشور خود و بنابراین تاریخ سیاسی خود را) داشت مهم ترین ویژگی اصطلاح مارکس وانگلس را تشکیل می داد. در این رابطه نمونه هایی می آوریم:

" انگلس در سال 1866 در مجله " مشترک المنافع " گفت که منطقه کوهستانی گل وولش بدون تردید دارای ملیت های متفاوتی از انگلیسی ها هستند، هر چند کسی به بقایای این ملل لقب " ملت " نمی دهد همانطور که به ساکنین سلی ، بریتانی و فرانسه این لقب را نمی دهند..."

وانگلس در مقاله " آلمان و پان اسلاویسم " درباره اسلاوهای اتریش می گوید: دو گروه اسلاوهای اتریشی را می توان بازشناخت. یک گروه که بقایای ملیت ها را شامل می شوند و تاریخشان به گذشته برمی گردد و تکامل تاریخی کنونی شان با تاریخ ملت های بانژاد و زبانهای گوناگون درهم تنیده است... در نتیجه این ملیت ها گرچه منحصر در خاک اتریش زندگی میکنند به هیچ وجه وضعیت ملت های گوناگون را ندارند."

انگلس در جای دیگری می گوید: " بوهوم و کروآسی هیچ کدام دارای قدرتی که به مثابه ملت مستقل وجود داشته باشند نیستند. ملیت های آنها در اثر عوامل تاریخی که موجب جذب آنها در نژادهای قویتر شد، به تدریج تضعیف شد. تنها اگر این ملیت ها خود با دیگر ملت های اسلاوی متحد شوند، (می توان انتظار داشت که استقلال خود را تا حدودی به دست آورند") در اینجا اشاره ی انگلس به روسیه است) درجه ی اهمیتی که انگلس برای تفاوت واژه شناسی مفاهیم " ملت " و " ملیت" قایل بود را می توان در مقاله ای که در مجله " مشترک المنافع " آورده شد درک کرد. در این مقاله فرقی که او بین مسائل " ملی " و " ملیت" و اصول " ملی " و " ملیت" گذارده است بارز و چشمگیر است. او تنها اصل اول را تایید و اصل دوم را با تمام نیرو رد کرد. همانطور که معروف است مارکس وانگلس ، به خطا، آینده سیاسی اسلاوک ها، صربها، کرواتها ، سلون ها ، اوکراینی ها و غیره را انکار می کنند.

(3)

درمانیفست نمونه های چندی از این اصطلاحات مشاهده می شود. مثلا آنجا که " مانیفست" از " صنایع ملی " صحبت می کند که با تکامل سرمایه داری تضعیف می شوند، (13) آشکارا اشاره به صنایعی دارد که محدود به خطه یک کشور معین اند. " کارخانه های ملی " (دربرگردان انگلیسی " کارخانه های متعلق به دولت ") که در پایان بخش دوم به آن اشاره شده طبعاً به همین معنی درک می شود. در جمله " استان های مستقل یا نه چندان

بهم پیوسته که دارای منافع و نظام های مالیاتی خاص خود هستند یک جا جمع و به صورت یک ملت با دولت واحد، منافع طبقاتی ملی واحد و مرزها و تعریفه ی گمرکی واحد دارند. " واژه " ملت " و " ملی " بطور آشکار به دولت و مردمی که یک کشور دارند و نه به ملیت در مفهوم تباروزبان اشاره دارد. سرانجام ، آنجا که مارکس و انگلس در " مانیفست " درباره مبارزه " ملی " پرولتاریا صحبت می کنند ، معنی کاملا متفاوتی از تفسیر رفورمیست ها و نورفورمیست ها را مدنظر دارند. معنی آن را از قطعه زیر که منشاء مبارزه طبقاتی پرولتاریا را تصویر می کند به روشنی می توان دریافت. " در آغاز مبارزه کارگران منفرد و سپس مبارزه کارگران یک کارخانه و پس از آن کارگران شاخه ای از تجارت در یک محل علیه بورژواهای منفردی که مستقیما استثمارشان می کنند پیش می رود..."

دقیقا همین پیوند لازم بود تا مبارزات محلی متعدد که همه دارای ویژگی یکسانی بودند در یک مبارزه ملی بین طبقات متمرکز شوند. " در اینجا مبارزه " ملی " پرولتاریا یعنی مبارزه ای که در مقیاس کل یک کشور انجام می شود، مستقیما با مبارزه طبقاتی یکسان دانسته می شود، زیرا تنها چنین تمرکز مبارزه کارگران در مقیاسی کشوری می تواند

کارگران را به مثابه یک طبقه در مقابل بورژوازی قرار دهد و به این مبارزات مهر مبارزه سیاسی بزند.

باز گردیم به قطعه ای که در آغاز نقل کردیم ، آنجایی که مارکس و انگلس درباره مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی به مثابه مبارزه ای که " در آغاز ملی " است صحبت می کنند. در آنجا منظورشان بطور آشکار

مبارزه ای است که در آغاز در چارچوب یک کشور واحد پیش برده میشود. دلایل آنها چنین است: " طبیعی است که پرولتاریا ی هر کشوری نخست می بایست کار خود را با بورژوازی خودی یکسره کند. " اما از این دیدگاه برآمد پرولتاریا " به طبقه رهبر و حاکم ملت " و تبدیل خود به " ملت " نیز مفهوم بسیار مشخصی پیدا میکند. این مفهوم بیانگر آن است که راهنمای پرولتاریا از آغاز می بایست مرزهای موجود کشور باشد و پرولتاریا خود را به سطح طبقه حاکم در چارچوب کشور موجود ارتقا دهد!

به همین دلیل است که پرولتاریا در آغاز و " تا این مرحله ملی است " - " هر چند نه در مفهوم بورژوازی کلمه " - زیرا بورژوازی هدف خود را جدایی سیاسی ملت ها از یکدیگر و استثمار ملل بیگانه بدست ملت خودی می داند. از دیگر سو، طبقه کارگر پیروز از همان آغاز در راستای ازمیان بردن خصومت ها و تضاد بین ملت ها گام بر خواهد داشت. پرولتاریا با هژمونی خود می خواهد شرایطی را فراهم آورد که تحت آن " تضاد بین طبقات در چارچوب ملت ازمیان برود و دشمنی یک ملت علیه ملت دیگر پایان پذیرد. " تنها از این دیدگاه است که می توان منظور انگلس جوان را آنجا که درباره ی " الغاء " یا " نابودی " ملیت می نویسد درک کرد، و منظور او به یقین نه " الغاء " جماعات قومی و مرزهای سیاسی بین ملت ها است. (17) در جامعه ای که (به بیان " مانیفست ") " قدرت همگانی خصلت سیاسی خود را از دست می دهد " ، دولت آن گونه که آن را می شناسیم پزمرده می شود برای " حکومت های ملی " مجزا جایی نمی تواند وجود داشته باشد.

(4)

احساس می کنیم که تجزیه و تحلیل اصطلاحات " مانیفست" فراتر از " موشکافی " متن شناسی صرف است . روشن شد که قطعه های مورد بحث اساسا در مفهوم سیاسی با " ملت " و " ملیت" رابطه پیدا می کند و بنابراین این باتفسیرهای پیشین خوانایی ندارد. این امر مخصوصا در مورد توضیح کاملا دلخواهانه و سفسطه گرایانه کونوکه تلاش داشت از " مانیفست" " ناسیونالیسم پرولتری" خاصی را تفسیر کند و انترناسیونالیسم جنبش کارگری را به خواست همکاری بین المللی ملت ها تقلیل دهد صادق است . اما " مانیفست " موعظه هم نکرد که پرولتاریا می بایست نسبت به جنبش ملی بی تفاوت باشد، و در رابطه با " مساله ملیت " برخوردی " نهیلیستی" داشته باشد.

آنجا که " مانیفست " می گوید کارگران " وطن ندارند" منظورشان دولت ملی بورژوازی است و نه ملیت در مفهوم قومی کلمه. کارگران " وطن ندارند" زیرا طبق نظر مارکس وانگلس آنها می بایست دولت ملی بورژوازی را دستگناه ستم و تعدی بر خود بدانند و پس از دستیابی به قدرت هم در مفهوم سیاسی کلمه " وطن ندارند" چراکه دولت های سوسیالیست ملی منفرد تنها مرحله ای گذرا در راه رسیدن به جامعه بی طبقه و بدون دولت آتی خواهد بود، زیرا تاسیس چنین جامعه ای تنها در مقیاس بین المللی میسر است!

بدین ترتیب تفسیر " بی تفاوت " از " مانیفست " که در محافل " سنتی " مارکسیستی متداول بود بی پایه و اساس است . بادر نظر گرفتن تمامی جوانب قضیه ، این حقیقت که زبان چنین تفسیری به جنبش سوسیالیستی ناچیز بود و در مفهومی حتی به آن کمک کرد به این وضعیت مربوط می شود که این تفسیر (هر چند به صورت مغشوش) گرایش جهان وطنی جنبش کارگری ، تلاش آن جهت فایق آمدن بر تنگ نظری ملی و " جدایی ملی و تضادهای بین ملت ها" را بازتاب می داد. در این مفهوم ، اما بیشتر به روح مارکسیسم و " مانیفست " نزدیک بود تا به تفسیر ناسیونالیستی برنشتاین ، کونو و دیگران .

ره یافتن به سوسیالیسم

نوشته: هری مگداف و فرد مگداف

برگردان: مرتضی محیط قسمت سوم



مانتلی ریویو:
حولای 2005

هری مگداف و بل سونیری

مدنی و اقتصاد نیز وابستگی داشت. اما با رشد فزاینده ی انحصارات، رقابت میان کشورها شدیدتر شد و نیروی جدیدی برای تحرك بخشیدن به اقتصاد و رشد سریع اش آن طور که پس از جنگ دوم جهانی تا اواخر دهه ی 1960 صورت گرفته بود، وجود نداشت.

وقتی که در دهه 1970 رکود اقتصادی آغاز شد، سرمایه به چند طریق واکنش نشان داد. برای بالا نگه داشتن سود، استراتژی های سرمایه گذاری تغییر کرد - از سرمایه گذاری در تولید کالاهای مادی به سرمایه گذاری در بخش خدمات و سفته بازی در بازار مالی (با ایجاد و فروش "فراورده های" مالی مختلف). جوامع سرمایه داری با آغاز دوران رکود اقتصادی مانند تمام تاریخ خود در دورانهایی بحران، بار سنگین رکود، میلیتاریسم و جنگ را به دوش طبقه کارگر (و مردم مستعمرات) انداختند. بالاترین قشر جامعه از همان آغاز دهه 1980 جنگ طبقاتی پیگیری با هدف کاهش مالیات انحصارات و افراد ثروتمند به راه انداخت. به طور همزمان - و با شدتی مضاعف در سالهای اخیر - افشار صاحب امتیاز و سرمایه دار، پیکاری برای از میان بردن بسیاری از حقوق کارگران به راه انداختند (از جمله حقوق نیروهای ذخیره ارتش): حمله به برنامه های رفاهی، دشوار کردن هر چه بیشتر پیوستن به اتحادیه های کارگری و آسان تر کردن اخراج کارگران؛ کم کردن حقوق بازنشستگی، خصوصی کردن خدمات اولیه (از جمله مدارس) و کوشش در خصوصی کردن بیمه اجتماعی کارگران. نیروهای محافظه کار در ایالات متحده هیچگاه برنامه های اجتماعی دولت را نپذیرفته بودند. هدف آنها از میان بردن هر آنچه بود که با نیویول فرانکلین روزولت و "جامعه بزرگ" دهه ی 1960 آغاز شده بود و برگرداندن وضعیت به دورانی بود که دولت نقش عمده ای در حمایت از حقوق کارگران نداشت. در اروپا نیز تلاش مشابهی از سوی سرمایه برای کاهش پشتیبانی از حقوق کارگران وجود دارد به این بهانه که چنین کاری برای رقابت در بازار جهانی ضرورت دارد.

آزمندی، فردگرایی و رقابت یعنی ویژگی هایی که توسط سرمایه داری رشد داده میشود، توجیه کننده از میان بردن برنامه هایی است که به کارگران و فقرا کمک میکند. بنابر این سرمایه داری ممکن است فقط در دوره های کوتاهی "چهره انسانی" داشته باشد. اما روی اصلاحاتی که دست آوردهای ناچیزی دارند هیچگاه نمیتوان حساب کرد که جامعه ای به راستی انسانی به وجود آورند. همانگونه که اکنون شاهدیم با قدرت گیری هر چه بیشتر سرمایه در برابر کار حرکت ضد اصلاحات اتفاق افتاده و جنگ طبقاتی يك طرفه از بالا شکل عادی به خود گرفته است. نکته مهمتر آنکه پلیدی های بی عدالتی، فقر و فلاکت، نابودی محیط زیست و مصرف منابع طبیعی با سرعتی بیش از امکان جایگزینی آن - و نیز رخنه اقتصادی، سیاسی، و نظامی کشورهای امپریالیستی مرکزی در کشورهای محیطی - همه ناشی از ماهیت و سرشت سرمایه داری است. این پلیدی ها بخشی از ژنهای نظام سرمایه داری است و از این رو جامعه ای نوین لازم است. دوری جستن از سرمایه داری واقعا يك انتخاب دلخواه نیست؛ محدودیت محیط زیست و گسترش فقر و فلاکت تغییر جامعه را به ما تحمیل خواهد کرد. آینده، امکانات معدودی را پیش روی ما میگذارد - یا رفتن به سوی فاشیسم (بربریت) یا برپایی جامعه ای جمعی و تعاونی که بتواند نیازهای بنیانی همه ی بشریت را فراهم کند.

3- درسهای شکست جوامع مابعد انقلابی "سوسیالیستی"

با توجه به میزان فلاکت مردم جهان و خطر فاجعه باری که نظام سرمایه متوجه محیط زیست میکند، چه باید کرد؟ نورا کاستاندا (Nora Castaneda) بنیانگذار بانک زنان در ونزوئلا اخیرا پاسخ ساده ای به این پرسش داده است: "ما در حال

و - سرمایه داری با چهره انسانی؟ اصلاحات و ضد اصلاحات

برای ملایم کردن اثرات مخرب عملکرد عریان نظام سرمایه داری بر جامعه و محیط زیست میتوان دست به اصلاحاتی زد. البته بسیاری از این اصلاحات از جمله اقداماتی که منجر به بهبود وضع کارگران در کشورهای سرمایه داری مرکزی گردید مثل کم شدن ساعات کار روزانه و هفتگی، حق تشکیل اتحادیه، بیمه اجتماعی و صندوق بازنشستگی دولتی، افزایش درآمدها و قوانین ایمنی در محل کار صورت گرفت. نگرانی در مورد محیط زیست منجر به وضع قوانینی شد که شرایط اسف بار کیفیت هوا و آب در بیشتر کشورهای پیشرفته سرمایه داری را بهبود بخشید. اما همانطور که اکنون شاهد اوضاع در کشورهای مرکزی هستیم، برای سرمایه این امکان وجود دارد که دست آوردهای نامبرده را، دست آوردهایی که نتیجه ی مبارزات سخت طبقه کارگر بوده اند از میان بردارد. در حین دوره های اوج و نزول مبارزه طبقاتی، هنگامی که شرایط آشکارا به نفع سرمایه است، کوشش خواهد شد که نه تنها دستاوردهای بالا از میان برداشته شود بلکه شرایط را به وضعی برگرداند که سرمایه با کمترین منافع روبرو بود و بیشترین قدرت مانور را داشت.

در پایان جنگ دوم جهانی، سرمایه از ترس انقلاب که میتوانست تمام سیستم را از میان برد، و از آنجا که برای ترمیم کشورهای جنگ زده نیاز به همکاری کارگران داشت، برآن شد که در بخش بزرگی از اروپا دولت رفاه برپا کند - تعطیلات با حقوق و دستمزدهای بالا. دولت آلمان حتی کارگران را در هیئت مدیره شرکتها راه داد. در ایالات متحده دولت رفاه با نیودیل روزولت آغاز شد و در سراسر دهه ی 1960 برنامه های جدیدی به آن اضافه شد.

به دنبال جنگ دوم جهانی وقتی که اقتصاد کشورها سریعا در حال بازسازی بود و "انقلاب" اتوموبیل و گسترش حومه شهرها با تمام پیامدهایش نیز این اقتصادها را به پیش میراند، مقادیر زیادی پول وجود داشت که نه تنها میتوانست بودجه برنامه های دولت را تامین کند بلکه دستمزد کارگران را نیز افزایش دهد، در عین حال که سود فراوانی هم نصیب سرمایه داری میشد. هنگامی که اقتصاد سریعا رشد میکند میزان مالیاتها (بدون صرف کوشش زیاد) بالا میرود و در نتیجه میتوان برای برنامه های جدید بودجه تامین کرد. دل نگرانی برای ثبات اجتماعی در دهه 1960 و کوشش در جلب پشتیبانی مردم در جنگ سرد بویژه در ایالات متحده دلیل دیگر افزایش برنامه های اجتماعی بود. آنچه در عمل اتفاق افتاد به روحیه مبارزاتی اتحادیه ها و دیگر اشکال مبارزه طبقاتی مانند جنبش سیاهان برای کسب حقوق

ره یافتن به سوسیالیسم

به ایجاد آن کمک میکند؛ جامعه ای که هدف محوری آن کمک به همه ی مردم، ممنوع ساختن سلسله مراتب، غلبه بر اختلاف مقام و حرکت به سوی برابری اجتماعی است. مارکس مسئله دشوار مربوط به چنین تغییراتی را از نظر فلسفی این طور مطرح میکند:

"آئین ماتریالیستی ای که انسان را محصول شرایط و تربیت و در نتیجه تغییر انسان را نتیجه ی تغییر شرایط و تربیت او میداند از یاد میبرد که این انسانها هستند که شرایط را تغییر میدهند و آموزش دهنده، خود باید آموزش داده شود. بنابراین، این آئین ناگزیر جامعه را به دو بخش تقسیم میکند که یکی از آنها بر جامعه برتری دارد. تقارن دگرگون سازی شرایط و فعالیتهای انسانی یا دگرگونی خود، تنها میتواند در عمل انقلابی درک و به طور عقلانی فهم شود." (15)

جمله تعیین کننده در نقل قول بالا "عمل انقلابی" است. و این، درجه بالایی از شرکت مردم در فرایند انقلابی برای ساختن جامعه نوین را میطلبد. این، به نوبه خود لاف را به آزادی کامل توده های مردم و تشویق آنها به انتقاد از رهبران و مورد سؤال قرار دادن سیاستهای آنها دارد.

الف: تجربه ی اتحاد شوروی

شکست تجربه ی برقراری جامعه سوسیالیستی در اتحاد شوروی به عوامل چندی مربوط است. برغم بهبود اساسی از نظر رفاه اجتماعی و پیشرفت صنعتی چشمگیر، هیچگاه خط مشی سوسیالیستی روشن و استواری در آنجا برقرار نشد - قطعاً آن سوسیالیسمی که مورد نظر مارکس بود. شوروی گرچه کشوری سرمایه داری نبود اما سوسیالیستی هم نبود. ما قبلاً در صفحات این مجله (مانتلی ریویو) برخی از برداشتهای خود را درباره ی مشکلات اقتصادی و اجتماعی موجود در شوروی به طور مفصل مطرح کرده ایم. (16) در اینجا همه ی آن بحث را تکرار نخواهیم کرد بلکه خلاصه ای از موضوعات کلیدی را با استفاده از گزیده هایی از مقالات منتشر شده قبلی مطرح خواهیم کرد.

انقلاب 1917 در حالی که به راستی دنیا را تکان داد اما جامعه مابعد انقلابی آن با خطرات متعددی روبرو بود. چهار سال جنگ داخلی جامعه شوروی را از هم گسست، بخش بزرگی از زیر ساخت جامعه را نابود کرد و مرگ و نابودی فراوانی به بار آورد. جامعه انقلابی نوین با خطر تصمیم قدرتهای بزرگ - ایالات متحده، بریتانیا، فرانسه و غیره - به خرد کردن انقلاب بلشویکی در نطفه روبرو بود. با این همه و با وجود مشکلات وخیم، اتحاد شوروی به محضی که توانست نفس تازه کند با سرعتی پیگیر کوشش کرد امکان دسترسی عادلانه به مسکن، آموزش، خدمات پزشکی و نگهداری از سالمندان و معلولین را برای مردم فراهم کند. نکته ی به راستی چشمگیر و حتی هیجان انگیز، دستیابی به اشتغال کامل و تداوم آن هم زمان با موقعی بود که غرب در ورطه ی بحران بزرگ فرو رفته بود. در آن سالها حتی در ثروتمندترین کشورهای سرمایه داری به طور معمول 20 تا 30 درصد بیکاری وجود داشت.

حین جنگ دوم جهانی، هری مگداف به منظور آماده کردن برنامه ای برای شرکتهای تولید کننده ابزار ماشینی، از این صنایع بازدید میکرد. صاحبان این صنایع بارها به او میگفتند که ادامه بقای شرکت آنها در اوج بحران اقتصادی وابسته به سیل سفارشات بود که از شوروی برای برنامه پنج ساله دریافت میکردند. علاوه بر آن شوروی با تکیه بر توان خود، کشوری عقب افتاده از نظر صنعتی را به کشور پیشرفته صنعتی تبدیل کرد - کشوری که توانست ارتش و نیروی هوایی تجهیز کند که نه تنها در جنگ دوم جهانی در برابر تجاوز آلمان ایستاد بلکه در شکست نهایی ارتش آلمان نقش عمده ای بازی کرد. با این همه هدف نهایی سوسیالیسم از همان سالهای اول بعد از انقلاب عمدتاً به دلیل رشد یک بوروکراسی نخبه گرا و دیوانسالار همراه با ناسیونالیسم انحرافی تا حد زیادی به بیراهه کشانده شد.

ایجاد اقتصادی هستیم که در خدمت انسانهاست، نه آنکه انسانها در خدمت آن باشند."

این توضیح میتواند بیانگر هدف اساسی سوسیالیسم و منعکس کننده امید میلیاردها انسان باشد. اما تحولاتی که به دنبال دو انقلاب بزرگ سوسیالیستی - در شوروی و چین - صورت گرفت بسیاری از نیروهای چپ را در مورد آینده سوسیالیسم دچار یاس و دلسردی کرده است.

بسیاری از ماها متأسفانه دیدی ساده انگارانه نسبت به تاریخ داریم و تضادهایی را که بر سر راه رسیدن به نظم اجتماعی جدید وجود دارد نادیده میگیریم. جوامع مابعد انقلابی دست آوردهای بزرگی داشتند: اشتغال کامل، آموزش همگانی، خدمات پزشکی همگانی، صنعتی شدن، افزایش طول عمر، کاهش شدید مرگ و میر اطفال و خیلی چیزهای دیگر. این انقلابات راه پیشرفت به سوی سوسیالیسم را نشان دادند اما پس از مدت نسبتاً کوتاهی به سوی نظامهای اجتماعی انحراف پیدا کردند که نه سرمایه داری بود نه سوسیالیستی. سرانجام هر دو کشور قطعاً راه سرمایه داری را در پیش گرفتند. سؤال این است که چه شد این انقلاب ها به انحراف کشیده شدند و آیا در کوششهای آینده برای در پیش گرفتن راهی رادیکال، یعنی راه سوسیالیسم، درسهایی برای یاد گرفتن از این رویدادها هست؟ پیدا کردن پاسخ های محکم، مشکل است و ما هم ادعای دانستن همه ی پاسخها را نداریم. اما میخواهیم خطوط کلی مطالعه و تحلیلی را نشان دهیم که میتواند به درک علل این شکستها کمک کند.

به نظر ما، مهمترین موضوع این است که انحراف از راه سوسیالیسم اجتناب ناپذیر نبود، بلکه محصول شرایط تاریخی مشخصی بود - تا حد زیادی به دلیل استقامت گروههای اجتماعی کهن و شیوه تفکر قدیمی. ایدئولوژی سرمایه داری با برجا ماندن و در خدمت گروههای حاکمه جدیدی قرار گرفت که بسیاری شان، در عین حال که اخلاقیات هیئت حاکمه برافتنده را حفظ کرده بودند، در پی منافع شخصی خود و دستیابی به مقامی بالاتر در سلسله مراتب حکومت جدید بودند. هدف اعلام شده ی دموکراسی واقعی یعنی درگیر بودن عمیق مردم و مشارکت آنها در تعیین سیاستها و فعالیتهای جامعه نوین، بیشتر در حرف بود تا عمل. شاید یکی از درسها - اگر نگوییم مهمترین درس - در مورد جوامع مابعد انقلابی اثبات این مسئله است که سوسیالیسم یک شبه پیاده شدن نیست و برای چنین دگرگونی در ساختار اجتماعی و آگاهی توده مردم راهی به راستی طولانی در پیش است. این راه پر از تله ها و دامها هم هست. مائوتسه تونگ مسئله را ساده و روشن این طور توضیح میدهد:

"مارکسیسم - لنینیسم و تجربه اتحاد شوروی، چین و دیگر کشورهای سوسیالیستی همه به ما میآموزد که جامعه سوسیالیستی دوره ی تاریخی بسیار بسیار طولانی را دربرمیگیرد. در سراسر این دوره مبارزه طبقاتی میان بورژوازی و پرولتاریا ادامه مییابد و مسئله ی این که انتخاب میان راه سرمایه داری و سوسیالیسم کدام برنده خواهد شد بر جای میماند به همانگونه که خطر برگشت به سرمایه داری، بر جای خواهد ماند." (14)

دوران گذار طولانی به سوسیالیسم تکامل یافته نیاز به فرهنگی به راستی نوین دارد که سرشار از جهان بینی جدید میباشد. اما جهان بینی (ایدئولوژی)، ارزش ها، اصول اخلاقی و اعتقادات غالب در سرمایه داری، قدرتمندان و نمیتوانند یک شبه به چیز دیگری تغییر کنند. ما در جامعه ای زندگی میکنیم که نه تنها خودخواهی، طمع، فردگرایی و روحیه افتادن گرگها به جان هم را ترغیب میکند بلکه اغلب به چنین فرهنگی نیاز دارد. در حالی که جامعه سوسیالیستی به ایدئولوژی جمعی و اشتراکی که با عملکرد اجتماعی عمیقاً متفاوتی خوانایی دارد نیاز داشته و

دیوانسالاری و ناسیونالیسم

جامعه مابعد انقلابی روسیه از جامعه ایده آل سوسیالیستی که توسط مارکس و انگلس پیشنهاد شده بود سخت به دور افتاد. مارکس و انگلس هیچ نسخه ای برای جامعه جدید نیچیده بودند. گرفتاریها و دردهای مبارزه در راه سوسیالیسم از جمله امکان شکستها یا پیروزیهای متناوب و برد و باخت در نبردها تا انتقال قدرت از طبقات بالا به طبقات پایین و استقرار کامل آن را نیز به دقت پیش بینی نکرده بودند اما با آموختن از سیر حوادث زمان خود و تأیید اصول جمهوری مردمی، در باور خود به پیروزی نهایی سوسیالیسم هیچگاه تزلزل نشان ندادند. بنابر این آنها نه تنها از کمون پاریس استقبال کردند بلکه آن را مورد مطالعه قرار دادند - از جمله در رساله "جنگ داخلی در فرانسه" به قلم مارکس. انگلس در پیشگفتار خود بر این رساله مشخصاً به سیاستهای سوسیالیستی کمون اشاره میکند. به نظر او آنچه اهمیت حیاتی داشت، کوشش کمون در برقراری تدابیر حفاظتی در برابر تشکیل نوعی رهبری بود که بعداً به ارباب جدیدی بدل شود:

"کمون از همان آغاز مجبور به تشخیص این مسئله شد که وقتی طبقه کارگر به قدرت رسید نمیتواند با ماشین دولتی سابق کشور را اداره کند و برای اینکه برتری تازه فتح شده اش را دوباره از دست ندهد از یکسو باید تمامی ماشین سرکوبگر قدیم را که قبلاً علیه خودش از آن استفاده میشد از میان بردارد و از سوی دیگر خود را در برابر نمایندگان و مقامات منتخب خودش محافظت کند. . . برای جلوگیری از تبدیل دولت و ارگانهای آن از خدمتگزار جامعه به اربابان جامعه - تغییر اجتناب ناپذیر در تمام دولتهای پیشین - کمون از دو وسیله خطاناپذیر استفاده کرد. نخست آنکه تمام مقامات اداری و قضایی و آموزشی را بر پایه انتخابات همگانی به شرط حق فراخوانی بی قید و شرط آنها توسط همان رای دهندگان برگزید. دوم آنکه حقوق همه ی مقامات از بالا تا پایین به اندازه حقوق دیگر کارگران تعیین شد. . . از این طریق مانع موثری در برابر مقام جویی و جاه طلبی به وجود آمد. و این علاوه بر احکام الزامی بود که به نمایندگان نهادهای انتخابی اعلام شده بود."

انقلاب شوروی برعکس با شرایط ویژه ای روبرو بود که منجر به رشد بوروکراسی شد و بعداً بر جامعه شوروی مسلط گردید. مشاهدات تروتسکی در پایان جنگ داخلی ارزش ذکر کردن دارد:

"مرخص کردن ارتش سرخ 5 میلیونی در به وجود آوردن دیوانسالاری نقش کوچکی نداشت. فرماندهان فاتح، مقامات بالایی در شورای محلی، اقتصاد و بخش آموزشی به دست آوردند و پیگیرانه در همه جا رژیم درستی کردند که پیروزی در جنگ داخلی را تضمین کرده بود. بدین ترتیب توده های مردم به تدریج در همه جا از مشارکت در رهبری کشور دور نگهداشته شدند." ("خیانت به انقلاب"، نوشته تروتسکی)

طی دوران سخت و پرمشقت بازسازی بعد از جنگ اول جهانی و جنگ داخلی متعاقب آن دیوانسالاری مثل سرطان رشد کرد. دیری نگذشت که کنترل اقتصاد و جامعه در دست دولتی متمرکز گردید که اقلیت کوچکی بر آن حاکم بودند؛ اقلیتی که تسلط شدید بر قدرت دولتی داشتند. به موازات آن بخش نخبه ای از مردم - رهبران حزبی، روسای صنایع، مقامات دولتی، افسران ارتش، روشنفکران و هنرمندان - تبدیل به قشری صاحب امتیاز شدند. قشریندی جامعه و سلسله مراتب، بعد از مدتی جا افتاد و بر ساخت و الگوی انباشت (ثروت) اثر گذاشت و در بازسازی و شکل بندی اجتماعی جدید نقش بازی کرد. این قشریندی منافع صیب افشار صاحب امتیاز میکرد؛ نه تنها از جهت درآمد بلکه از آن مهمتر از جهت اختلاف در کیفیت مراقبتهای پزشکی، آموزشی، محل سکونت (خانه های بیلاقی به

علاوه آپارتمانهای بزرگ در شهرها)، تفریحگاههای دوره تعطیلی، کلبه های مخصوص شکار، اتومبیل و دسترسی به مواد غذایی که در بازار پیدا نمیشد. طبیعتاً به همان اندازه که مصرف این قشر بالا افزایش می یافت، کمتر در دسترس بقیه مردم قرار میگرفت. امتیازات و قدرت افراد قشر بالا به اولاد آنها نیز میرسید. اما وجه امتیاز این وضع نسبت به سرمایه داری این بود که مالکیت خصوصی بر وسایل تولید به ارث نمیرسید.

سیستم فرماندهی از بالا و سلسله مراتبی با قدرت هر چه تمامتر بر اکثر جنبه های زندگی مدنی و کل اقتصاد کشور حاکم بود. وجوه برجسته دیوانسالاری گسترده عبارت بود از انعطاف پذیری (تصلب) و احساس عدم امنیت دائم در میان بخش صاحب امتیاز - نیاز به محافظت از منافع خود، احتراز از دست دادن موقعیت ممتاز و حتی ترس از زندان. دیوانسالاری عموماً در همه نهادها، موسسات دولتی و سندیکاهای صنعتی نفوذ گسترده داشت. بدین ترتیب سیستم حاکم بر شوروی تضادهای مخصوص به خود را به وجود آورد: ساختاری دیوانسالار که کاملاً جدا از مردم عمل میکرد و چنان انعطاف ناپذیر شده و محکم جا خوش کرده بود که قادر بود هرگونه اصلاحات سیاسی و اقتصادی در جهت بهبود کارایی در تولید و توزیع را خنثی کند. پا به پای این تحولات اختلاف در شرایط زندگی میان بخشهای مختلف مردم، میان جمهوری و مناطق به وجود آمده، در هر يك از جمهوری ها اقشار بالا و متوسط با جدیت دنبال رسیدن به مقام بالاتر و شیوه زندگی بهتر از نوع طبقات بالا و متوسط غرب افتادند.

دومین نوع انحراف از اصول سوسیالیستی در مورد مسئله ملی اتفاق افتاد. تزارهای روس با انرژی هر چه تمامتر بر مناطق وسیعی مرکب از ملت های مختلف با اقوام متفاوت دست یافتند. تزارها و اشرافیت روس يك امپراتوری به وجود آوردند. پس از سرنگونی تزار بر سر اینکه با این وضع چگونه باید رفتار کرد میان رهبران حزب کمونیست اختلاف وجود داشت. در این موقعیت به عنوان سوسیالیست چه باید کرد؟ لنین موضع گیری استواری داشت: تشکیل فدراسیونی از ایالات مختلف که هر يك حق جدا شدن داشته باشند. علاوه بر آن قانون اساسی باید طوری باشد که روسای جمهور اتحاد شوروی میان ملیتهای مختلف بچرخد. استالین پیشنهادات لنین را به عنوان اینکه رمانتیک اند تمسخر میکرد. ماحصل کار تشکیل فدراسیونی بود که روسیه در مرکز آن قرار گرفته و روسی کردن (ایالات) قانون حاکم شد. (17)

برنامه توسعه اقتصادی که به دنبال آمد بازتابی از موقعیت برتر روسیه (نسبت به جمهوریهای دیگر) بود. این واقعیت دارد که جمهوری های خاورمیانه ای و آسیایی شوروی بعد از انقلاب از جهات چندی به طور چشمگیری پیشرفت کردند. به طور مثال سطح زندگی، آموزش و تسهیلات فرهنگی جمهوریهای خاورمیانه ای خیلی بالاتر از اقوام مشابه در آن سوی مرزهاشان بود. پیشرفت به جمهوری های آسیایی شوروی نیز گسترش یافت. با این همه اختلافات عمده میان مرکز و بخشهای پیرامونی بر جای ماند. کتابچه آمار رسمی اتحاد شوروی منتشره در سال 1987 - 70 سال پس از انقلاب - گزارش میدهد: "در کل کشور 21 درصد از دانش آموزان . . . در مدارس هستند که گرمای مرکزی ندارند؛ 30 درصد آب لوله کشی ندارند؛ 40 درصد فاضلاب ندارند" (18) ما بر این باوریم که این کمبودها نشان دهنده اولویتهایی است که در مرکز (روسیه) اتخاذ شده بود. از این رو به طور مثال در ترکمنستان 60 درصد زایشگاهها، بخشهای پزشکی و بیمارستانهای کودکان فاقد آب جاری بود و نزدیک به دو سوم بیمارستانها لوله کشی داخلی نداشت (19) انقلاب منافع چشمگیری نصیب مستعمرات سابق روسیه کرد اما اختلاف عمده میان مرکز و پیرامون بر جای ماند. تصویر کلی مقایسه تولید ناخالص داخلی سرانه روسیه با چند جمهوری آسیایی پس از 70 سال حکومت شوروی در جدول 2 نشان داده شده است.

ره یافتن به سوسیالیسم

امروزه در ایران حدود نیمی از کارگران با قراردادهای موقت کار و حتی با برگه های سفید امضا در بی حقوقی مطلق مشغول به کارند. طبق پیش بینی های رسمی، کارگرانی که با قراردادهای موقت به کار گرفته می شوند، طی چند سال آینده 90 درصد از کارگران شاغل را در بر خواهند گرفت. از سوی دیگر قانونگذاران در ایران به دنبال خارج کردن کارگاه های دارای کمتر از پنج و ده نفر (خروج از شمول سی ماده قانون کار) و کارگران قالیباف از شمول قانون کار، در پی محروم کردن کامل همه کارگران موقت از حداقل تأمین اجتماعی می باشند. در این شرایط سازمان جهانی کار با اعزام نمایندگانی به ایران و نظارت به امضای تفاهم نامه ای در خصوص اصلاحاتی در فصل ششم قانون کار موجود (در رابطه با تشکل های کارگری) که بدون حضور نمایندگان مستقل کارگران انجام گرفته، در کمال تأسف عملاً بر بی حقوقی کارگران در ایران صحنه گذاشته و به این وسیله به آن رسمیت بخشیده است. قطعاً کارگران ایران که به دلیل محرومیت از داشتن تشکل های مستقل خود همواره شاهد تحمیل قوانین ضد کارگری و مغایر با مقوله نامه های سازمان جهانی کار (ILO) بوده اند، تفاهم نامه ای را که نمایندگان آنها در تنظیم و امضای آن حضور نداشته اند، به رسمیت نخواهند شناخت. لذا ما امضاکنندگان زیر خواهان به رسمیت شناختن آزادی ایجاد تشکل های مستقل کارگری هستیم. در این راستا ضمن درخواست از وزارت کار و امور اجتماعی جهت رفع موانع تشکل یابی کارگران و به رسمیت شناختن نمایندگان مستقل کارگران جهت حضور در تمامی نشست های مربوط به تدوین قوانین مرتبط با کار از سازمان های کارگری نیز در سراسر جهان می خواهیم تا از خواست های برحق کارگران ایران حمایت نمایند. همچنین از همکاران خود در این سازمان ها و سایر مجامع بین المللی کارگری می خواهیم تا از سازمان جهانی کار بخواهند که به رسمیت شناسی و نظارت به امضای هر گونه تفاهم نامه مربوط به قوانین کارگری در ایران را، منوط به حضور نماینده های مستقل کارگران (از طریق تصمیمات جمعی کارگران) و استفاده از ابزارهای لازم جهت نظارت بر این انتخابات، بنمایند.

کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری در ایران

اسامی 115 دانشجو، که لیست کامل آنها را میتوانید در سایتهای مختلف از جمله سایت راه کارگر ملاحظه کنید

در شبکه پالتاک برگزار شد :

اطاق ایران سوسیالیست فوروم

جمعه 9 سپتامبر

میزگرد- بررسی موانع و چشم اندازها
جنبش زنان ایرانی در خارج از کشور از جمله بنیاد
پژوهشهای زنان ایران

گلبرگ باشی- آذر شیبانی- جمیله ندایی ...
ساعت ۸ تا ۱۲ شب به وقت اروپای مرکزی

<http://www.socialist-forum.com>
[email:socialist_forum@yahoo.com](mailto:socialist_forum@yahoo.com)

تولید ناخالص داخلی سرانه (1990) - جمهوریهای مختلف
نسبت به جمهوری روسیه
جمهوری روسیه 100
آذربایجان 60
قرقیزستان 46
تاجیکستان 39
ترکمنستان 47
ازبکستان 55

جدول شماره 2 (20)

علاوه بر تفاوت میان روسیه و مستعمرات قبلی تزاری تفاوت عمده ای میان بخشهای مختلف خود روسیه - میان مسکو و مناطق عقب افتاده آن - از جهت سطح زندگی و کیفیت زندگی بر جای ماند.

ادامه دارد

- Mao Zedong, "On Khrushchev's Phony Socialism -14
and
Its Historical Lessons for the world: Comment on the
open
Letter of the Central Committee of the CPSU" 1964
Karl Marx, Theses on Feuebach. 3rd Theses -15
Prestroika and the Future of Socialism- Part I & II -16
March & April 1990) ` "Are There Lessons to be)
"Learned
Feb- 1991); A Note on Market Socialism" (May)
1995), and
Paul Sweezy, "Post Revolutionary Society" (New York
Monthly
Review Press 1980
Moshe Lewin, Lenin's Last Struggle (New York, -17
,Monthly
(Review Press, 19803
The U.S.S.R.in Figures for 1987 (Moscow: Finansy -18
I
(Statistika 1988
Nikolai Shmelev and Vladimir Popov, The Turning -19
Point
(Doubleday, 1989)
A.Maddison, The world economy: A Millenial -20
(OECD, 1001) - Perspective

115 دانشجوی دانشگاه صنعتی سهند تبریز از سندیکاهای مستقل کارگری حمایت کردند !

115 نفر از دانشجویان دانشگاه صنعتی سهند تبریز، با امضای نامه فراخوان "کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری در ایران" حمایت خود را از تشکل های آزاد و مستقل کارگری اعلام داشتند. متن نامه ای که دانشجویان دانشگاه صنعتی سهند تبریز امضا کرده اند به شرح زیر است:

وزارت کار و امور اجتماعی،
سازمان های کارگری در سراسر جهان،
سازمان بین المللی کار ILO